



۶۵۷۷-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب ترجمه رساله حجۃ البالغة سید محمد باقر	
مؤلف	
موضوع	شماره قفسه ۵۱۶۴
شماره ثبت کتاب ۶۶۶۱۷	

بازرسی شد
۶ ۳۷

بازرسی شد
۱۳۸۲

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

۶۵۷۵-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب ترجمه رساله حجۃ البالغة سید محمد

مؤلف

موضوع

شماره قفسه ۵۱۶۴

شماره ثبت کتاب

۶۶۶۱



بازرسی شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۶ ۳۷

- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰



۱۳۰۲
۱۳۰۵
۱۳۰۷

۹۵۷۵
۳۶

۹۵۷۵
۳۶

قد است خوار و بیاوردن از برای حکمت خوار و بیاوردن از برای
ابن را بر اینست در مسئله که گفته اند بناید ایشان ضعف و نقصان ایشان را از آن
کنند بر پروردگار و بر او بر حق و حق از ایشان را راه نماند و لالت کنند و علم حفظ
کنند و خط کنند که در عصمت دارند و پند کنند از ایشان بخیر اگر نگویند بخیر از
ایشان را ایضا معتد بر غایت و طاعت کنند از ایشان حق و در وجهی ایشان را بر غایت و طاعت
ایشان را در حق و حیرت سر کوهان و نه در چهار فرود و نه کانی بلکه فرقه از ایشان را طاعت
نما طاعت دارند و امر و محبت ایشان را که فاسد و اهل الدنیا که گنیم که لا یغنون بغيره
از آنها که بنظر دارند اگر میشدند شایسته از آن و الا فی نفسه فلا بد ان یستلوا من حقهم
فیما شغلهم به ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یلبس فیها حیا که مصدوم علیه السلام
در تغییر می آید که بعضی قسم بر پروردگار تو یا که نیست ایضا از جمله امر و حکم قرار میگیرد
به هر طور و در هر چیز که نزاع واقع شود در میان ایشان و بعد از آن بناید در قضیه و خصلت
در آنچه که حکم کفر و در میان ایشان تبسم و بغایت از ایشان تو یا که حق تبسم کون
بسر لایزال و لایان پروردگار معتد و پادشاه مرگند و هر چه میگویند خلق را بر خدا
و عیالات و فرقه و بعد از آن تمام همه بنده حجت او و کمال همه بنده نعمت او
تا اینکه بنویسد امر و لایزال است انما یتوب الیه من ذل و
ضحی یعنی اگر فرموده بر پروردگار و لایزال است و هر چه میگویند از آنکه خوار و

خوار و فانی شویم تا اینکه مشرک نبوت محمد صاحب از آنکه در جنبه از پروردگار
الکبریا الله علیه و آله و عادات البیتر پس برخواست از این خلق و آنها و هر چه است کنند
در هر چه بگویند جهان و عطا و دارند و چنانکه شد لایم آنحضرت و ظاهر شد
بکمال طهارت و حکام آنحضرت بر پا داشت و فخر خود امیر المؤمنین علیه السلام
در مقام خود و اینست خلف و او صیبا و بعد از میان خلق بچند مرتبه کون و لالت
کون ایشان را پس که دست جوهر و قدر کشف و مقصود ظلم در پیر شد و غیر و عدالت
در اتباع خود را در دل و پس همه را در الیکت کنند در هر مقام در هر کوه و نیند از آن او صیبا
اعلام عیدم است که ما که گشته شدند و ابر شدند آنها که سیر شدند تا آنکه در صفای صحت
از ایشان را از آن بزرگواران نیست را پس غیب شد و بزرگواران فرمود از چشم آن مردمان
چون و کوه غایت در پندارشان شیطان هر غیب کننده از حق است با همه اینها
مقتضی حکمت خداوند در هر دو که از خلق خود در طاعت و کمال و صفی و مکتب ایشان را
و جنت بر سر پدید می آید ایشان را مشاهده می اگر قصد نمایند بر بدیدن حق که بدیدن
نعمت و نام بدون حجت بر حق و معذور و بعد از آنکه غایب منظر از مشرک بنده با
بهر چند که ایشان را آن علما را آنها را مناسبت است فراموش کنند از بصر و معصیت و قوا
بنانه از ایشان شمع منبهر و خوار و لایزال آن علما و عارف از ایشان را و

اسرار و علوم بیکه حقیق از بهر اینها رعیت آن بزرگواران معلوم است و الله میسر الکن بکبر و ان
 علماء الغریبه با منافع متعده هستند و قرار داده و جمع و جعلنا بینهم و بین العرق
 التي باو کنا فیها بغیر ذلک و العجم در پیش خن و بهر انقضای بر کفر و العجم در آنکه هر کجا
 می عجم اسلام اند و قرقر طایفه از بهر اینست که ایشان علمای اسلام کرام انجیل می باشند و مؤمنند
 بپیام باو آتیب آمده خود راه و آن طریق است نه در آن راه و در آن راه و در آن راه
 علوم بر حقیقت ایمان و بیان شریعت بر این علمای از حدیث ائمه عظیم استقامت الکن لغیا
 انجیل انجیل صعب و مشکک است بر غیر ایشان و از این شریعت از بهر اینست که از آن معنی و شریعت
 کنندگان و انکار کنند از آنکه از حدیث بر روزه گان و بهر جماعت این بر می کنند و گان
 نام و خط کنند گان و بهر اینکه از این شریعت و بهر اینست که خن و در این است بر خن و در
 و منافعت ایشان و در این معنی از حدیث آنها بعلت اینکه از جماعت این که از آن معنی و بیکه
 طوف می کنند از این نیز بهر اینست که از حدیث و تصرفات این بطریق بهر خن و
 خزانة و صنف فرموده است و در شان کی و مخالف این بزرگواران می نمایند و در آن
 فی بر می کنند و در این معنی و فضائل اینها با اینها و بهر اینست که از حدیث و در آن
 بهر معنی و از این جمیع مرتب است و بهر اینست که علمای عجم بلکه بگویند رسیده باشند بهر عجم
 بهر معنی و از این که از حدیث این بر خن و در عالم خیر و از بهر اینست که از این معنی و

در این کتاب از این که در حدیث اینها

از بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها
 ایشان بر لغت و بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها
 فرموده فطی القوم فجعلناهم احمادیت و غیر قاضی کل حرق بغیر طایفه ایشان بر لغت و بهر اینست که
 بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها
 این را بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها
 ایشان و بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها
 تا این علمای نصیب شده است از این بر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها
 در اینها و بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها
 و لیلی لا تقالهم بذکا اذا انجبت مع سوع مخد و تین من یکی من بکا غیر کسر
 او را می کنند رسیدن به حدیث او را می کنند از این بر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها
 جابر است بر حدیث او را می کنند که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها
 که بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها
 از این بر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها
 علمای و در حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها
 از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها و بهر اینست که از حدیث اینها

طبعش خوشتر بود و نظرش بر کرم که بهر استقامت میباشد کج و المراجعه از او بر او
 بسبب اعتدال چشمش بر کرم که هر چه تراشید کند عینه هم اسلام و انکار
 رکعت هر چه خواست کند پیش از اهدیت نام بهر برین از او خبر کند و بخواست
 در آن ایام بخیر و از آنکه سلام به عیون از جانب خداوند بماند و بر شرط شرط علم است
 و از او خبر است که گفته اند که گویند که غایب احادیث را از این اثر برتر و خوشتر
 بود پیش از شرط هم نظر کند در حدیث و احادیث است و حدیثی است
 امر الله متعلق بر او گرفته باشد خواه آن امر واجب باشد یا غیر واجب از این خبر
 مرئوسه انبیا و آثار عبارت اند از آنچه که شارع علیه السلام رخصت کرده است
 و آنها در احرام هر چیز است در نماز و غیره و اتفاق گرفته باشد بخیر آن نهی می باشد
 حرمانت غیر از اینست که در نماز و غیره مخصوصی بعد از اهدیت و بعد از
 وقفه و ایقاعات و در حدیثی که بهر جمع مخصوصی در جمیع جهات
 علوم است عیون اسلام بر آن امر و در حدیثی که بهر امر و در حدیثی که بهر امر
 م در هر چیز پس شش امر که خبر شرط شرعی است الله عهد و احرام است بر او اینکه
 نظر کند و منوط شد که بعد از حلال و احرام است و جمیع چیزها از جهات جمیع از این
 خارج نیست از حدیث و احرام است از جهت اینکه اشیا در حدیثی که عرفی و الهی

در حدیثی که الهی است بر این است یا بعد از اهدیت که در احرام است و در احرام
 وقت محبت است که در حدیثی که نفس محبت است و نفس در حدیثی که در
 حدیثی است و در حدیثی که نفس محبت است و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در
 یا حدیثی است یا احرام است یا هر دو هر دو است بر این مقام استقامت احرام و احرام که در حدیثی
 حدیثی که احرام است و احادیثی که احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است
 بگویند نسبت و احادیثی که احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است
 است یا احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است
 در حدیثی که احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است
 بیند و از آنکه در حدیثی که احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است
 آنکه از او شرط است و آن شرط معوض جمیع احکام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است
 احکام من فیه و احکام جمیع مضامین و جمیع مضامین و احرام است یا احرام است یا احرام است
 و شایع جمیع افراد است پس بر این وجه است و تبی عام امام علیه السلام
 باشد جمیع احکام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است
 در هر چیز علم معتبر و احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است
 بقدری که غرض کند و در حدیثی که احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است یا احرام است

در مناسبت و الهی با هر طریقی که در جانب عالم معلوم است
لم یسجد بعد از خفته بخون از باله نشین طریقی از راه دیگر از این و شیوه طریقی را
نموده غرضش مگر بنور الایمان که فی هر است در چه نوزاد از هر جزیر سر مشرق است
حفظ دین ایشان معروض جمیع حکم است و فی حقیقت نه هیچ حکم است که کمال
ل تعریف ایشان در علم و عمل و جهت است که حضرت بهر مؤمنان است سلام میفرماید
ما من عبد احبنا و زاد فحسنا و اخلص من شئنا و سئل مسکنا الا و نقضنا فی عهد
عده جانا بالکمال المستطیع بغیرت نبذ که حضرت بهر مؤمنان است سلام میفرماید
نموده خاص که از خود و دشمنان و مایه و کفر که خود را نشویند که هر یک در هر قلب
او جواب از هر یک است مستحجت یافت با نفس که در هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
فقط از رضا بر مفاخر و مقامات او را نمودن هر وقت است که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
است که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
تا بهر یک از مؤمنان است سلام میفرماید که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
و منقطع به نور ایشان است و شد خفته و ایشان و ملائم مقامات ایشان است و در راه
طریقی ایشان است بهر هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
و منکم و الا لا مثال الا غائب و فیکم و الا فالحدیث بخالی و عنکم

و عنکم و الا فالحدیث کاذب غیر بر شاست جمیع سیر در راه سیر در راه سیر در راه
بر شاست از شاست رسیده بهر یک از مؤمنان است سلام میفرماید که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
نموده هر شاست هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
راست و صدقه و الا فیکم کننده و در هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
رفت در باقر از مقامات بود در شاهره و بی علم اخیری که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
حق و از هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
از جانب صفای عمل هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
عالم و هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
و جبروت با هر حیرة یا منده از هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
از هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
است فاما و خالی که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
و سلف خبر و هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
او شد بر هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
او عظیم و هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید
نواب غصبت و هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید که هر یک از مؤمنان است سلام میفرماید

الطراز است در تصرف در آنها نشاء میکند صاحب سب نفوذ خاص خود بقصد رسان
عادت حربیه و الشقات بغير آنها نمیرساند و اگر در عذر کون بقصد رسان عادات
و لیدر بر مانده اند و این عادات مرتبه ششم است باشد آنچه در قفسه باشند و در میان
عادات مرتبه اول و دوم است که هر دو خود لیدر و در هر دو در خانه بخت است که
همگاه این است و بعد از راه پیران لیدر راه حق نماید و در هر دو بر سر سبد و کند چمن تره
نمون از قفسه بچک و در اصل است برادر و کون آن عادات در مرتبه ششم
است در آنها و چنان عادات مرتبه پنجم که قصد ترک کول و غیر اول و دوم
و میل حقیق است در ردن و در بران عادات مشغول اند و سعی میکنند در
زین چینه است که گفته است هر کوال کوا فرجه با ملک بفرجه در خاطر دارد و چنان عادات
ست مرتبه هفتم از و لیدر و کون و بخت و پانزده باشد که گفتیم کول و بخت و بخت
کدام به فایده لغزش و لیدر و بخت و چنان عادات در طلب کول و بخت
طبعش قرار گرفته بود و این عادات در آنکه باشد از بر این است که میباید از آنها را و اگر از و
مبا لغزش نموده و نه بخت کول عادات در از و بخت کول است از جانب فردا
عالم بجهت بکند و این عادات از عادات حسن مطابقی است که است هر چند به طایفه
نمید و نبات نمید و کوال لیدر و از قفسه کوا فرجه و بخت در آنها را و همه طایفه

فَقَبَضَتْ قَبْضَتِي مِنَ أَشْأِ الرَّسُولِ بَعْدَ أَنْ قَبَضَ الرَّسُولُ مِنْهَا
قَبْضَةً أَوْ كَبْرًا ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَسْمَعُ جَوَابِي مِنْكُمْ خَيْرَ دَهْتِ وَفَرَسَ حَبَاتِ هَيْتِ
فَعَدَّ كَرْدَ غُرْفَتِهِ كَرْدَ حُدُودِهِ وَتَمَكَّنَ مِنْهُ لِكُلِّ كَرْدٍ مِنْهُ لِكُلِّ كَرْدٍ
جَهْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ
زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ
الْبَقَاتِ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ
سَامِرِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ
كُونُ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
نَوَازِدِ نَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ
النَّاطِقِ عَنِ اللَّهِ فَشَدَّ عَبْدُ اللَّهِ وَأَنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ الشَّيْطَانِ فَشَدَّ
الشَّيْطَانُ بَعْدَ أَنْ كَرْدَ كَرْدَ كَرْدَ كَرْدَ كَرْدَ كَرْدَ كَرْدَ كَرْدَ كَرْدَ كَرْدَ
كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ
نَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ

الْعَجَلُ بَعْدَ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ
كَلَامَاتِ نَحْوَهُ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ
وَاللَّهُ يَسْتَعِزُّ بِذَلِكَ مِنْ كُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ
وَلِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ
فَقَبَضَتْ قَبْضَتِي مِنَ أَشْأِ الرَّسُولِ بَعْدَ أَنْ قَبَضَ الرَّسُولُ مِنْهَا
قَبْضَةً أَوْ كَبْرًا ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَسْمَعُ جَوَابِي مِنْكُمْ خَيْرَ دَهْتِ وَفَرَسَ
حَبَاتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ هَيْتِ
زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ
الْبَقَاتِ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ
سَامِرِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ زَيْدِ
كُونُ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
نَوَازِدِ نَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ
النَّاطِقِ عَنِ اللَّهِ فَشَدَّ عَبْدُ اللَّهِ وَأَنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ الشَّيْطَانِ
فَشَدَّ الشَّيْطَانُ بَعْدَ أَنْ كَرْدَ كَرْدَ كَرْدَ كَرْدَ كَرْدَ كَرْدَ كَرْدَ
كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ
سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ سَتَ
نَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ لِكُلِّ كَرْدٍ وَنَحْوَهُ

[illegible]

عبارت که از طرف لغات است تالیف کننده ثمال این قرآن باشد این امر نه نص و نه خط
و با پیغمبر صلی الله علیه و آله علیه که بر او است و در موه که یک سوره باشد
قرآن باشد که اگر چنانچه یک سوره باشد این قرآن را در روز تشریف بخشد باطل نیست
با پیغمبر صلی الله علیه و آله علیه که خوانند و آنست که با پیغمبر صلی الله علیه و آله علیه قرآن در شب یک
سوره از روز را که یک قرآن بکند بخواند در بطریق قرآن که یک سوره است که قرآن
بسجده یک از کلام منظم و تشریف این پنج کوشش است نه است و در این می خوانند و در
سرخش است اینها به است این که هر که بخواهد نامیده از این حجت است که از این
پیغمبر صلی الله علیه و آله علیه که با کسر می نامند و این که در این می نامند و در این
که در این می نامند و در این می نامند که این است که در این می نامند و در این
نجات و در این می نامند و در این می نامند و در این می نامند و در این
از روز را که یک قرآن را که این است که در این می نامند و در این
و با پیغمبر صلی الله علیه و آله علیه که بر او است و در موه که یک سوره باشد
قرآن باشد که اگر چنانچه یک سوره باشد این قرآن را در روز تشریف بخشد باطل نیست
با پیغمبر صلی الله علیه و آله علیه که خوانند و آنست که با پیغمبر صلی الله علیه و آله علیه قرآن در شب یک
سوره از روز را که یک قرآن بکند بخواند در بطریق قرآن که یک سوره است که قرآن
بسجده یک از کلام منظم و تشریف این پنج کوشش است نه است و در این می خوانند و در
سرخش است اینها به است این که هر که بخواهد نامیده از این حجت است که از این
پیغمبر صلی الله علیه و آله علیه که با کسر می نامند و این که در این می نامند و در این
که در این می نامند و در این می نامند که این است که در این می نامند و در این
نجات و در این می نامند و در این می نامند و در این می نامند و در این

[illegible][illegible]

۵۴
مفتاح
۲
شماره
۱
۱۳۰۲

فریب دارند که نثر را بر جای خود از صفات کلمات از بعضی قرار داده تا از بعضی
در دیگر که است بعین اینکه آنها بعضی قرار امانت شده است و بعضی نه
که نثر را یک حقیقت واحد است و بعضی نه است بصورت غیر جرم و
از انفس و بعضی از ایشان غیر را قرار میدهند و بعضی نیز قرار میدهند و بعضی نیز از
قرار میدهند پس چگونه با هم عقاید با هم و نه بهیچ خفیه که گفته اند که فهم و فهم را
نشسته باشد و امر فرمود که از آن خفیه است و هر چگونه و هر امر است که چگونه
از عقاید او تا فهم مرا که قرار در عالم معقول و محسوس است و از عقاید او تا فهم
مرا که قرار در عالم محسوس است و از عقاید او تا فهم مرا که قرار در عالم محسوس است
شده اند و از عقاید او تا فهم مرا که قرار در عالم محسوس است و از عقاید او تا فهم
قرار در عالم محسوس است و از عقاید او تا فهم مرا که قرار در عالم محسوس است
ای که قرار در عالم محسوس است و از عقاید او تا فهم مرا که قرار در عالم محسوس است
هم نثر عقاید است و از عقاید او تا فهم مرا که قرار در عالم محسوس است
بعین این قرار در عالم محسوس است و از عقاید او تا فهم مرا که قرار در عالم محسوس است
از این صفات که گفته اند و چگونه از این صفات که گفته اند و چگونه از این صفات که گفته اند
قرار که چگونه از این صفات که گفته اند و چگونه از این صفات که گفته اند و چگونه از این صفات که گفته اند

و تخی که در اندر سبزه و نانی از صفات نبوت صفات فخر محتاج و لیدر اسیر و این شرح
کمره و اگر که است این صفات کماله را بکفر فخر که است نسبت و لیدر و لیدر و لیدر
مثلاً همان جوهر که پدید آید در آن از صفات که پدید آید در آن در سطح و پستی خود و خداوند
غیر از روح و آنست که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
ب جوهر و اگر که است این صفت جوهری و جوهری که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
در او و فخر کننده و آنکه پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
و خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرموده است که منسب و پسر را فرموده سبزه و پسر
که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
قبول و آنکه پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
و پسر و پسر از جانب خداوند است و پسر در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
ترغیب و ترغیب که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
آنکه در دعوت میگردند که در آنکه پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
در آنکه پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
خوف از جهنم و خوف از بهشت و آنکه پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن

نفسیه و در آنکه پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
بعضی گفته و آنکه پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
پسر و آنکه پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
آنکه پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
منافقت و آنکه پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
منافقت یک شریعت را با فاعل که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
هفتاد و دو فرقه شدند و آنکه پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
بنام شیخ که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
و بنام شیخ که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
آنکه پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
منسب و آنکه پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
فرموده است و آنکه پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
موضوع آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
نا بفرموده است و آنکه پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن
شدن و آنکه پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن که پدید آید در آن

که است نه با دانا فایده نمودن آن حضرت مع الله و الله نه غیث را بشنود خبر شرفه تا
 نسبت بیکه عبادت است بپسندان است و عبادان را بر این بود در دیکه خرم است
 انکشاف که بجهت است و مشاغل شدند از کبر ایات طاعت است بی شکر حکم
 میکنند در میان ایشان و الله اگر چه توبه باطله نمیشد و عینه ضار فی طاعت است
 زیرا که مردم همه این را میدانند و نه باز در این طاعت است و خوف از خداوند
 باین روز جزا و عذاب و توبه است بپسندان است و طاعت است که در عین طاعت
 نمیشد و عبادت است بپسندان است و طاعت است که در عین طاعت
 که بپسندی و از این جهت بپسندان است و طاعت است که در عین طاعت
 این در بر هم نشسته و طاعت است که در عین طاعت و در بر هم نشسته
 تا جمیع مردم الی هر یک که در وقت ایمان آورد و هر یک که در وقت ایمان
 بخواند و از این جهت است و هر یک که در وقت ایمان آورد و هر یک که در وقت ایمان
 بر طاعت کرده و هر یک که در وقت ایمان آورد و هر یک که در وقت ایمان
 جز به هر یک که در وقت ایمان آورد و هر یک که در وقت ایمان
 مع الله مع الله از این جهت است و هر یک که در وقت ایمان
 ناکند و هر یک که در وقت ایمان آورد و هر یک که در وقت ایمان

و در بیشتر اشخاص این امر با عاقله و محاسبه کوفی و کوفی و بیشتر بپسندان است
 است انصار و رسم الحار و این امر کنند و هر یک که در وقت ایمان
 است و این سبب است بپسندان است و طاعت است که در عین طاعت
 این بپسندان است و طاعت است که در عین طاعت و هر یک که در وقت ایمان
 کشیدن اثبات عبادت میکنند و در وقت بپسندان است و طاعت است که در عین طاعت
 طاعت است و عبادت است و طاعت است که در عین طاعت و هر یک که در وقت ایمان
 مع الله مع الله از این جهت است و طاعت است که در عین طاعت
 ان بپسندان است و طاعت است که در عین طاعت و هر یک که در وقت ایمان
 بپسندان است و طاعت است که در عین طاعت و هر یک که در وقت ایمان
 و طاعت است که در عین طاعت و هر یک که در وقت ایمان
 و طاعت است که در عین طاعت و هر یک که در وقت ایمان
 و طاعت است که در عین طاعت و هر یک که در وقت ایمان
 و طاعت است که در عین طاعت و هر یک که در وقت ایمان

و تفت برنج اینغ نیز در حضرت سمن را کهنه و لاف در سینه در وقت
 شدند و یک وقت از ایشان با خبر است و این یک وقت که آنها هستند هر هر
 الصفا و حضرت عیسی علیه السلام بخفته و دست هر صله الله علیه و الله نیز نهاده
 و نه وقت شدند و یک وقت از ایشان با خبر است و با خبری است در ایشان
 و از آنجا که خدا هر کسی نه به غیر خود مخطوب که و ختمه قل ما کنت مدعا
 عن الوصل نیز بگویم هر صله الله علیه و الله در هر سینه و در هر سینه
 صاحب نیز بگویم از ایشان را و صیرر است بی و در است و از ایشان هر صله الله علیه
 نیز و صیرر است و الله صیرر و نام و ختمه ما یقال لك الی ما قد قبل الله
 علی من قبلک نیز گفته بخفته از ایشان را و نیز گفته که از ایشان
 رسولان خبر از تو و الله و ختمه شریع لکم فی الدنیا ما وصل بین زحاد الله
 علی او حیا الیک و ما و صینا به ابو ایهیم و موسی و علی ان اقبل الیک
 نیز صیرر تفت فرار و الله از ایشان را و نیز در وقت که با و در وقت
 علیه السلام را و از سید صیرر و در کهیم یا بگویم تو و در وقت کهیم یا با آنکه از ایشان
 و صیرر عیسی را این است و بر با بر ارد و نیز را و لوقه نیز از ایشان را و نیز از ایشان
 و با بجه ان چه که مستفاد از این باب است و صیرر است و هر صله الله علیه و الله بر طای

بر طای رسولان خبر از خود است هر چند در شریعت شریع است و شریع است
 بود اگر اینجاب مراعات مرا بخفته ال کعبت را که مات نبوت
 و نیز بعبت هر را و نیز بعبت نبوت شریع بر حال صیرر و در سینه و الله نیز
 حضرت را سینه نازه خواهد بود و بجه هر را و صاحب نیز بعبت در وقت و نه
 و اشفاق خود از دنیا بعبت و صیرر صیرر و در است و هر صله الله علیه و الله
 نیز بعبت و نصب و صیرر و نقی بر او خواهد بود و نقی از نقی صیرر بعبت
 صیرر صیرر و ما یبطی عن الله ان هو الا وحی یوحی علیه شریع الله
 نیز نقی نیز گفته هر صله الله علیه و الله بجه هر را و نیز بعبت و در وقت
 و نیز گفته و نقی را که در و نیز بعبت و در وقت و نیز بعبت و در وقت
 و نیز گفته که بجه اینجاب و صاحب نقی بر او خواهد بود و نقی از نقی صیرر
 است از ایشان را و صیرر است کلام انصرت بر و الله لی مر کوم که بجه بجه
 و در وقت و الله را و صیرر است که الله و نقی خود را و نصب و صیرر و در وقت
 الله صیرر از ایشان را و در وقت و صیرر که و ختمه قد جا کوم و رسول
 من انفسکم غیر علی علیه ما عنتم و حق علیکم ما المؤمنین ما و ف من صیرر
 نیز بعبت و الله را و رسول از شریع نقی را و بر او صعب و در است

نیست در روز قیامت هیچ جزای عشق نبخشد اگر چه بعضی از امت است
 با بعضی بعضی از امت است آنحضرت هم ابتلاء بر ضلالت فر کنند پس چگونه می باشد
 این حدیث با حدیثی که در روز قیامت عشق دارند در این حدیث شریف
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شده است در فرموده اند ستغفرا منی الی
 ثلثه و سبعین فرقه فرقتا فاجبه و الما قول فی الناس بجزوه باشد
 منقول من مؤنه امت هم نهاده است فوق در حدیثی در انش باشد که یک
 فوق و با جمله اما که گفتی رعیت انصب کنه و لا و صر و ف بمقام و
 هر کنند و شریعت و احکامی باشد از خدا کس نیست در کند و نه حکیم نوب
 اند باشد و متبر صلی الله علیه و آله اقدار از امت زیرا که هر یک از صاحب
 قیامت و اطوار پسندیده همیشه بی و این است بر آنحضرت و نصیب و قدر نماید
 و فایم مقام از حد و احکام از او ظاهر کند و نشر و حد نماید و از حدیث شریف
 و احکام از او نموده بود جمیع عمر خود در شرب در روز قیامت و ما را در این
 از این پس با حق باشد و واجب است و فکر کند و به حدیثی که هر یک باشد و ق
 فایب این امر عظیم و خطبیم را و الله علی بعد از این مقدمه می گویم که ما را
 نشده است در حق او و نفی بر هر چه از حدیثی باشد غیر از این امر و این حدیث

عنه السلام و این یک اسم ال بر کوار را خفیقه چهارم مروند بهر ازان
نمونه اند در این سه خفیقه دیگر ابغیر صاعده و الی غیره من لغز بر خفقت آن
نمونه باشد بلکه اینست میکنند خفقت اقتراب اجاع و خفیقه هر تر انصب
کعبه خفیقه احد در وقت مروند و خفقت بتمیز انانیت میکنند بزار
در کمالی اثر خفیقه در جمیع غنیدانم در این اجاع که نمک میزنند با در خفقت
خفیقه اقتراب و الی در اندر رحمت این اجاع اگر الی در اینست در بفر صاعده
و الی فرجه است در است از خط اجاع غر نماند میگویم غر در کعبه و فرقی شد
صحیح بجز بفر و حبیب در اجاع جمیع است نموده بختی در از این اجاع بکلی
صادق نموده و احد در هر نموده و شکر حبیب در بجز اقرار خفقت یک
اقتراب و اقتراب در هر نموده و صاعده صاعده و الی در هر نموده در خفیقه بفر
صاعده هر چند لغز و کعبه و فرقی شد در اندر نموده کعبه اتفاق نموده میگویم در
الی کعبه نموده و صاعده در این کعبه و مدینه نموده کی رفت و احدی کیف
و بجز و سایر معنی در در الااف ارفی منتر نموده کی رفت نموده و کاج اجاع
جمیع است و خفقت و شکر در هر نموده در این نموده بجز اجاع در ارف
واقع نموده و اما اتفاق کعبه است بر خفقت خفیقه اقتراب خفیقه نموده

مسلم نیت در کثره ادا نمائند باید نیت کنند و هم چنین اتفاق
نعمه بخیر از این مصلحت در دفع نصب شدن بر کفایت نیز مسلم نیت بکند
لحاق همان این مصلحت هم مسلم نیت زیرا که الحاق بعد از عبادت کبر تر مع
دست در انکار که نیت بطور ظاهر است در پوشیده نیت اگر این
حدیث بر وفق صحت اتفاق بعضی از امت الهی که شکر مغفرت میباشند
با دین بر سر صراط مستقیم و الله و هم شکر حق امتی الی ثلاثه و سبعین فرقه
کلام فی التادیل واحد این حدیث در مثل اقباب در شمس است
و اگر همچو کون که اندر بیشتر است بر خدای کتب احصاء نعمه امر
گویم و جز بر قدر حق در خرد نه کسی که کمتر در همه جا نیست و هم چنان
بل اکثر هم لا یعقلون اکثرهم لا یعقلون و لقد دنا انما لطف کنیم من الحق
والا فلو لکن اکثر الناس لا یسکون و از این آیات بسیار است
بسیار این چه عباد است در بسیار و بعضی از این خلیفه ائمه الله
در صحت و دلیل بر این و محبت و جان با تدویم چون کثرت نبی قرآن و اگر
بغایت که همان میکنند در خدای اوست را استیلا که اندر با عطا الله و بعد از
الله یعد الله بنماز کون در نیت بر او سبک و بر این محبت این روایت در آفری

در آفری اینک از این است که نیت کنند و الله یعد الله بنماز کون در نیت
نیت کنند زیرا در نیت واجب اعتقاد خودشان با نیت نماز که در نیت
سر بر تر و فاجور و اگر بگویند آنها بفرستاده الله و الله امر که بنماز کون در
نیت بر این کبر و الله با عطا الله امر که بنماز کون در نیت سر بر تر و فاجور
عوف را خلیفه نیت و نیت است این کبر فایده نیت و امر امت بود که در عجم
از قول این خوف فلاحه نیت و با یکدیگر مع محبت و بر این نماز بر نیت
خدای این کبر علیه الله و الله و الله امر که بنماز کون در نیت و الله یعد الله
و در هر چه دوام بر نیت است بر این که اول مردمان با علم و بصیرت
این که با طاعت پس خلقت خلیفه ائمه و از نیت بگویند بر نیت
از بر خدای ثانی و عطا خدای ثابت نیت و از عطا ضرر در نیت
چون نیت خدای غیر نیت نیت با عطا و نیت در محبت خود نیت کند و از
خدای بگوید امر خدای خلیفه ثانی و از این نیت حکم میکنند که از نیت خود
بنماز این خدای ثانی نیز با عطا و بنیاد و منعم الله و این است و عطا
ثانی خدای نیت است که محبت با عطا و خدای ائمه
ایح اعتبار ائمه بر نیت و الله و الله امر که بنماز کون در نیت و الله یعد الله

سنت است در مع لبر از رکعت ثقلت افعال الربیة الی عزت
بها من شک انت صریح بوب غیر انقد از افسار است غیر کورت
خاطر غیر صریح معذور است باین سبب که در رکعت در بوب بوب تو کوی مدد
کون از غیر صریح این کلمات و عیب است امر و حالت باشد مخالف کفایت
نوارید بعد و مخالف حکمت سرزدی محال است از حکیم ضرر در نفس و غیره
انت لعلی خلی عظیم ایا چه حکیم کنی کیر در رکعت اول و فی و در رکعت دوم
برابر میکنند با گنجه در رکعتی شک میکنند و این هر چه بر کمر اندک در رکعت دوم
و گنجه باشد غیر غنانه چگونه مقرر می ماند بر کمر علم غلبه شد و در رکعتی استیلا علم
الکتاب و غیره خطاب کلام در رکعت اول و در رکعت دوم این هر چه بر کمر اندک در رکعت دوم
الکتاب و غیره خطاب کلام در رکعت اول و در رکعت دوم این هر چه بر کمر اندک در رکعت دوم
در آیه بی تردید و غیره باینکه امر المؤمن علی سلام غیر بعد الی صلا الی صلا
و غیره ما کان لا اهل المذنبه و من جواد من الاعراب ان یخلفوا عن
رسول الله و لا یغیبوا بانفسهم عن نفسه بقر غیر اهل مذنبه را
و غیره از اهل اهل مذنبه الی کن می شود در اطراف مذنبه اندک کثیف در نزد اهل مذنبه
الکتاب و غیره الی و غیره است بر رکعت اول و غیره غیره غیره و غیره

و غیره از اهل اهل مذنبه و لا یغیبوا بانفسهم عن نفسه بقر غیر اهل مذنبه را
و غیره از اهل اهل مذنبه الی کن می شود در اطراف مذنبه اندک کثیف در نزد اهل مذنبه
الکتاب و غیره الی و غیره است بر رکعت اول و غیره غیره غیره و غیره
در آیه بی تردید و غیره باینکه امر المؤمن علی سلام غیر بعد الی صلا الی صلا
و غیره ما کان لا اهل المذنبه و من جواد من الاعراب ان یخلفوا عن
رسول الله و لا یغیبوا بانفسهم عن نفسه بقر غیر اهل مذنبه را
و غیره از اهل اهل مذنبه الی کن می شود در اطراف مذنبه اندک کثیف در نزد اهل مذنبه
الکتاب و غیره الی و غیره است بر رکعت اول و غیره غیره غیره و غیره

[illegible][illegible]

نقیر از برر ایشال بکند لکن بزرگوارند معلوم است که در آنوقت خلق اجله و الهام
 بعد از چند که هم صحبت مردم نمائیت ایشال گرفت داشتند خوش
 شان میزدند بعد از آنکه هر چند که رسم بنیز خود مایل و هر شکر بجز بنده خود
 میباش ایشال سلام است علیه طبع و دل هر صراط و حتی عیادت و ضامن و منظر
 نند پس چگونه میخورد خلق با صفت نمائیت و برود و تقدیر نسیم تا بند از ایشال
 ایشال سلام است علیه و با هر چیز واقع نمیشد که دست نمیدارد ایشال را
 که گمده ملرزاده و مفرض با سوره باشد پس هر چه میخواست و جیت در این بزرگوار
 در بنی قریظ طبع و معجزه نند اوصاف را اظهار و اظهار اختیار کرد و صیغه علیه
 و اله به شنبه و اما نمائیت بعضی از ایشال علیه السلام و مستقر نند از عوالم ایشال
 از خبیث است در هر چه مجبور و ظلم منور نند و هنوز از صام و اصداب از
 لطف خفته و طبع پاک شده اند و هنوز در اصداب خفته لطفها طبع نور اصداب
 طبع لطفها خفته با قرینه خفا به با بقیه اشاره می نماید قدر ضرا در عالم ایه
 بنجاح الحی من المیت و بنجاح المیت من الحی فی قبر از صاف شدن
 اصداب ان امام علیه السلام که در میان کعبه طاعت خفته بود نمائیت قصد
 کشی میفرمودند و گفته اند که همه خلائق لولیع را سانه سبب قطع قی میخوانند

بخواهند ایشال لطفها رطبه در اصداب خفته باشد و جبر و کبر و تبر لذت میبرد
 و گفته اند که بکشد که بکشد بزرگوار است شان قائل که لطف طبع با آنکه که لطف
 کس میزدند در اصداب ایشال لطف طبع است بر اینها آنها لکن اگر کار را خواهند
 کشت هم چنانکه در امام سید و مولد را بخت سید شده اصداب است و سوره
 مدح بنی الفاق افکار و گفته اند که گفته اند که اگر سلام است علیه کبر است
 عالم مقام انصرت شود بر لید و جوب انصهار اوصاف به و از زده و نذر عین بشار
 خود میگردانینت و از کمال سورت مسندم خواهم که بعد از این که وقت بزرگ
 شد فی رسیده باشد و گفته اند اگر در این وقت ما هیچ قدر و خواجه عالم خبر از زده
 قشر و منج نمائیت شدن انصرت و متعین شدن مردم از انصرت علیه السلام
 منرا انصاف شان از اقباب در زبر ابر سکر در این نیست در نمائیت شدن کفیر
 عالم اود است ارفا بر شدن و فاسد نمائیت و بجز این بزرگوار ان سلام است
 سلام از زبر اصداب این نمائیت از زبر در زبر اجم عالم از طبع ایه نمائیت شده
 لام تا عثر صلیت است و سوره علیه و عا ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه
 قدر عالم در تقدیر از انصرت فیه دارد از حقه منبر بجز انصرت کبر و
 و قریب در بزرگواریت لکن بزرگوار منور فیه و جوز و در از حقه اجتناب

جواب میگویم در فرض سید مرتضای که گفت واقعاً نظم بر شهر تخریب از اهل
صحن در حدودی بود که در صورت صحیح بعد از آنکه اهل اقصاف و منتهای شهر را انداخته
است و شرط صدور اینست که شهر را انداخته و در سبب آنجا که شد و چنانچه
که انداخته را این مرتضی فرمود که در آنجا که واقع شده اند بر این مرتضی
و غیر او و لاکم اولاد بدین گونه که در آنجا که است و کدام شخص است بعد از آنکه
شخص است که در آنجا که است و از آنجا که در آنجا که است و در آنجا که است
در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
الان خبر میدهم بعد از مرده معلول و منافی نیست و معلول می بماند و در آنجا
مرگ می رود و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
حکم می باشد بر طرف می باشد و این جمله را که در آنجا که است و در آنجا که است
مقتضی از آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
مقتضی از آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
چنانکه گفته است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است

[illegible]

طاعت ایشان در هر حال منوال نموده تا اینکه دولت خبر عتاس بسید
 چو گفته شد اینها بر خطایا خندیدند و بپیرانته در آن کار را در بازیه طاهره
 پیغمبر صلی الله علیه و آله کردند و شکر گفتن و دعای کردن و دیگر کوشش ایشان
 پس سلام الله علیهم را چون در بند و دلهای مردم از پیرانته برکت بسبب کار این
 و به سبب آنکه با زبانه ای از پیرانته علیه السلام و با این سبب است که تمام شده
 و شکر گفتن در هر شکست و دلهای مردم از ایشان برکت پس خبر پیرانته
 دیگر خبر طوطی رسید که از زبان او در آوردن الی الله صلی الله علیه و آله و بر طرف کردن
 کردن نویشان و خواستش کردن و ذکر ایشان علیه السلام و چون آن مدعیان دیدند
 مردم را میخیزد بپوشان آن در علوم ممکن نیست بر گردن و دلهای مردم و
 از گردن و دلهای مردم علیه السلام فکر کردند و از زبانه کوفته و ضربه بکشد بر آن که چه
 از زبانه کوفته شد که کوفته و خشم کردند و داشت کردند و بجز کوفته نگفتند
 محکم نیست از زبان او در آوردن و بر طرف کردن نویشان و خواستش کردن و از زبان او
 علیه السلام را که بپوشان در منقلب ایشان و دلهای مردم را که کوفته و ضربه بکشد بر آن
 و این که بر مردم ظاهر شود صورت ظاهر را چه در بزرگایان و پیرانته و این صورت
 فصاحت نمودند که در هر یک طلب اسرار حقیقه در فیه نمودند و بپوشان ایشان

از زبان او در آوردن
 و بپوشان ایشان

بهین قرار گرفت که در منقلب علوم طاهره کفایت نموده و از زبانه مجتهدان و پیرانته
 منقلب بهر سبب و هر چه در زبانش سخن باشد و هر چه در خطایشان در از باشد
 عمل نمائند و در از زبانه در منقلب علوم علیه السلام و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان
 از زبان او در آوردن و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان
 و از زبان او در آوردن و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان
 میدان خلق و از هر صفت عیب و مذمت هر کس که ایشان را پس از این از خطای او
 بر زبان او در آوردن و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان
 بشود نفس خضر که بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان
 شان که بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان
 میگویند و بر زبان او در آوردن و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان
 و از زبان او در آوردن و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان
 بر زبان او در آوردن و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان
 از زبان او در آوردن و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان
 است که بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان
 میگویند و از زبان او در آوردن و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان و بپوشان ایشان

و من کتب که کردند و آن مجتهدان تمام مقصود و مطالب آن من لفت این طاهرین
 علیهم السلام بجهت آنکه بوجه تفکر کرده اند که گفت اگر مردی است که خیر را می بیند
 در یک چشم بر هم می گذارد و با مرکب در همه خلقت می کشد و از آنکه داب و باز
 این بر من لفت اتفاق بود و در پیش آن است که بر خلاف آنها شد و آن
 در علوم جنبه مردم را می گرداند و بر جوی کردن بجز مدینه و مدینه و مدینه و مدینه
 و از آنکه در اسم ایشان را می گرداند و در آنها نشان داده و از آنها را مطاع
 قرار دارد پس آنها را چنانکه در پیش خود ابرو و زانو و اندام را می گرداند و مشتبه کرده
 بیک از جبهات و ریاضات چند در سبب آنها تخیل را در آن نمایند و مقصود
 ایشان طین و آب است که از در آن که مردم را خبر دهند یک یا از امر است چنانکه
 مانند یک یا از خبر ما در شیه بخوارق عادات است و بعد از آن در چشم مردم
 سر کردند به تعالی کردن علم سیمیا و ریاضا و هیما و هیما و طاهر کردند چنانچه خود را در پیش
 چشم مردم عابد و از آن صاحب درج و پاک و تبا بکم دادند و این بجهت ایا
 و سحر بود و ما مردم را و بجز و کنند و در مردم را از آنی که گردانند و مقصود
 ایشان از این نزدیکی جستن ببلایین جور و حکم و طریقه و این جاعت مدینه و مدینه
 شای بر این و بسلام و ایا این شهر از ضرر آن مجتهد صاحب و در است از آنکه

عیوب

و این



عیوب این مجتهدان غیر و بدو است بجهت آنکه کس حرفه و عیب و عیب و عیب
 محقق است در عیوب و اگر عیوب زمانه و این عیوب و عیب و عیب و عیب و عیب
 ذکر عیوب و این است که صاحب وقت در روز و در روز و در روز و در روز
 عیوب است و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب
 و این عیوب است و در کتب تخیل است و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
 مردم است و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
 است و این عیوب است و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
 چنانکه ضرر از عالم انسان را بر ایشان عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب
 الشیاطین تنزل علی کل افان انهم یلعون السج و اکثرهم کاذبون
 یعنی کفار و منافقان و عیبه و عیبه و عیبه و عیبه و عیبه و عیبه و عیبه و عیبه
 بر هر در و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب
 و این عیوب است و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
 خود را با طریقه و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب
 کردند و این است که در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب
 این عیوب است و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب

سبب همین بر این و دلایلی است که مستحق می شود هر یک از ایشان در بعضی جهات
که متفقین و فقهای معتبرین با مختلف بودن راهها و متفق بودن فتوای ایشان در بعضی
که تمیز میکنند امر عقاید یکدیگر می نمایند بدون آنکه در میان ایشان
کمال یافت و عطف بر این معلوم و ظاهر است و اما در دینی در این وقت در این
در قسم دیگر اختلاف در اصول و عقاید بیشتر تحقیق که بسیاری از اصحاب ادعای
اجماع کرده اند که محظور در عقاید معدوم است و اجماع کرده اند که حق واحد است و از
که حق واحد در میان مختلفین باقی و مثبت باشد و اجماع کرده اند که اختلاف در موضوع
صحیح است بعلت مخفی بودن اوله او و دشواری اطلاع بهر سبب این در اختلاف اصول این
که واجب بر همه مردم دانستن او را بدلیل دشواری در بصیرت و بعضی بودن زیر آن خداوند
سجده اجتناب از آنکه تکلیف کند جمیع مذکوران خود را که در امر دینی خود بصیرت یابند
باشند و بعد از آن محقق برادر و طریق شناخت او را در سیدن نبوی خود را و صاحب یاد اوله
او را و صدور این صلوات خداوند سبحانه تعالی است پس واجب بر او سبحانه و تعالی آن نبود
و یک وجه واضح گردانیدن بسیاری در این مقام اختلاف از جانب خدا نخواهد بود بلکه مطلوب
دارا و اوله است و با واضح بودن دلیل اختلاف ممکن تفصیل از جانب مختلفین خواهد
بود و مقدر معدوم است بکلاف فایده که او معدوم است پس میگویم که این قول در اصل اول

در اصل اول اگر چه صحیح است لکن بر مطلق این قول چه کون موجب معاند بسیاری
در بدن کردن قول آن علما می خواهد شد که بایشان پراگنده می شود از کانی دین
و بیم دین چه که بر مطلق این قول عمل کرده اند بسیار متخیر و متوشش و مضطرب شده اند و بعضی
از ایشان انکار و دیگر منقادند و بعضی تصدیق میسر کرده اند و بعضی انکار مصدق
نموده اند و بعضی تمویج بر دیگر نموده و بعضی حیلته مشتبه کننده را آشکار نموده و بعضی
تصدیق مشتبه کننده نموده و بر بعضی اصدر موضوع مشتبه کرده و بعضی بر بعضی انکار کرده
بکمال این که این انکار باعث اثبات طغریه و بعضی دیگر انکار را در اطمینان داشته اند
صادر اینست که متوشش شد از آراء ایشان و مختلف شد از آراء ایشان و بسیار شد
و در میان ایشان تا اینکه منتهی شد بهیچ معانی و تعارض احوال و بدگوی بعضی بعضی
و در بعضی بعضی را در هر حال و سکوت کلامی بعضی که تائید طبعی و قبح در آن مروج
و با کمال شد در ایشان تنگ جمیع اعم گذشته مطابق الفکر النفل و اگر توانست
صبر کمال بر داری بدوی خبر دهم تو را به حقیقت امر و خبر نمیدهد ترا بمثل مزاجی
و آنگاه شرح میدهم از برای تو و صد و سترا این اختلاف را بیان میکنم از برای تو و اختلاف
حق و ظاهر را از اصول و فروع هر چند که نام کلام طویل خواهد شد لکن منقش شد
و عام خواهد بود در همه و هر یک از آنها که بشرط اینکه تو به عبارتی به هر نوع خود خویش و دین

خود را در نزد من حاضر نمائی و از نفس خود دور کنی تقیید و استبعاد را در وقت
و متابعت آیات و احکام خود نموده و لیس و تافهائی و نظر کنی بر آنچه که
معلوم میشود از برای تو از کتاب سنت و مقتضای مذهب و ملت تا اینکه شبهات
از تو رفع شود و امور دقیقه تحقیق از برای تو ظاهر گردد و الله الموفق للصواب
بدان بدستی و تحقیق که خداوند سبحان فرموده و ما امرنا الا واحدة یعنی
امر بامیت کرد و احد و ایضا فرموده ^{خالق} ما انعمک ولا بشکم الا کفیر واحدة
غیرت خلق کن شد و سبوح که شما را کفر نفس واحد و ایضا فرموده ما امری
فی خلق الرحمن من تفاوت یعنی تفاوتی نمی بیند در خلق خداوند
پس حکم خداوندی و اجرای امر و فعل او سبحانه و تعالی در یکوین و تثنیه واحد
خواهد بود و ایضا فرموده الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف
قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفاً و سببه غیر خداوند جل جلاله انجان
فاذروا بریت که خلق کرده است شما را از ضعف و ناتوانی و بعد از آن توانائی قرار داده
از برای شاقوت جوایز و بعد از قوت جوایز ضعف مری و آفات و غیبه تو که چون
خداوند عالم اراده فرموده خلق کن آن را اولاد او از نطفه خلق کرد و بعد از آن
اولاد تقویت فرموده و استخوانش گردانید و بعد از آن تقویت فرموده استخوانش را

به پوشیدن گوشت بعضی او چون این خلقت تمام شد تقویت فرموده و از تقویت عالی
دروع داد و میدهد بعد از آن اولاد تقویت فرموده تا اینکه حرکت داده و جنبش شد
و بعد از آن تقویت فرموده جنبش را تا آنکه برپا شود و نیمی این دنیا و مادایک
جنین در شکم درش بود خون حیوان از راه ناف میآید و بعد از آنکه از شکم درش
پروان آمده داخل این دنیا شد قوت بهر سینه یکدیگر شیر خوشکوار از رستان مادر
میآید و شیر خواره میشود و بعد از آن قوت حرایت یکدیگر شیر از برایش که از آنکه
دندانیش نمیکند و کفایتش نمیکند پس قدامیده او را مادرش با شیر مادرش از آن یک
اولاد از بریت می نمایند از سایر غذا بعد از آن که آن غذا را جاییده باشند
و مخلوط با آب این خود نموده باشند تا اینکه صلاحیت بهر سینه غذا برای ولد تواند
شد بعد از آن از شیر مادر داشته مرشد و نشو و نما میکند تا آنجا صیابت مرسد و بعد
از آن یکدیگر را می میرسد و بعد از آن زده سال یکدیگر بلوغ میرسد و بعد از آن نمو
بسرال نموش تمام مرشد و چهار سال که میسرشد و کهر قوت و نشاط و فهم و ادراک
در همین حد چهار سال رسیدن از احوالی که بتدریج بر او جاری میشود و نظر کنی و ببینی
که هرگاه آن در حال نطفه بودن با علقه بودن مکلف می بود و احکام را بر او
جاری میشد آیا بعد از مضمض شدن همان احکام نطفه و علقه را بر او جاری میشد

و میقتضی که این احکام قبل از منفعتش بر او جاری بود و الا لکن نیز ثابت و جاریست
باینجه هر چه میقتضی که این احکام در مقام نطفه و علقه از برایش ثابت
بود و بدان وقت تکلیفش همان بود و الا لکن تغییر یافته و منقضی شده آن احکام
از منقطع شده و احکام دیگر بر او وارد شده و واجبست بر او که الا لکن تسلیم و اذعان
از برای این احکام کند و عمر مقتضای این احکام نماید و اعراض کند از آن احکامی
که در هر نطفه بودن و علقه بودن از برایش ثابت بود و هر چند که آن احکام هم از جانب
خدا بود لکن در آن محل و مقام نه و این مقام و هم چنین است آن احکام در هر نطفه
بر چنین در حال که در قوی شک است و خون حیوان از راه ناف میآید حقیقتاً تکلیف
او همان است و از اجتناب غیر از خوردن خون حیوان قوت بهم میرسد و لکن در وقت
که بدون آید از شک مادر سببی این دنیا احکام چنین بر او جاری نمیشود و هرگاه حکم چنین
بر او جاری شود هر آینه از اجتناب از خوردن و علیه میگرد و در کفنه نمیشود که طفل شیرخواره
واجبست بر او که خون حیوان بیاش و بعد از آنکه در شکم خون حیوان حرامش میدهد و همچنین
در آنحال که مادرش چیزها پدید میآید و تکلیفش میکند کفنه نمیشود که واجبست بر او شیر خوردن و بعد
از آنکه او شیر شیر نخورده و استقامت باقیست و با لوله تکلیفی و حکم در حقش ثابت است
و در هر حالت بر او جاری میشود و همه احکام حکم خداست و هر چند که حکم اتوی از حکم

از حکم اول است بجهت قوت یافتن تکلیف و اگر حکم اول در مقام ثانی نمیشود بر او
آن حکم اولی نمیشود پس هر چه که در هر نطفه برای انسان در حالت اولی از علوم و اطوار
و احکام هر از جانب خداوند سبحانه و واجبست بر او که سر و دست و پا
واقعست بر او که در این احکام همان حالت و ترک کردن آن چیزها یک در حالت
قبلش و هر آینه میگرد است اما نمیشود که واجبست بر این در حالت پیش
از بیوع هیچ چیز از احکام تکلیفی و ادب الهیه کمالی از احوال و بعد از رسیدن به
سوء و احبب میشود بر او احکام و تکالیف چند و لازم میشود بر او حلال و حرام و میتوان
و نمیرسد که بگوید در وقت حرام یافتن نمودم هیچ چیز از این تکالیف بر من واجب نبود و اینهمه
حلقی که بر او جاری نمیشود پس من بر همان حالت اولیه خود باقی میمانم و هیچیک از احکام
حالت تکلیف منتم نمیشود و ایضا میگویم لازم نموده است که آن کسیکه بر حالت
اولیه حرمه اندر نباشد و اگر او را هر باشد بگذرد این احکام از جانب خداست و بعد از
کردن از حالت اولیه و حالت آخر و منتم شدن حکم ثانی و ترک حکم اولی نیز
از جانب خداست و با لکن جمیع موجودات در قوس صعودی بتدریج بر آنجا میرسند
بعقلیت از آنکه خداوند سبحانه عالم را عالم اسباب قرار داده و از برای هر سببی اقتضای
مقرر نموده و مقتضای هر سببی در حقیقت وجودش مقتضای همان سبب جاری میشود

همین که برفع شد مقتضای تب نیز رفع می شود زیرا که آن مقتضای از مقتضیات
 باطله است نه از مقتضیات حقه ای که می باشد و اگر آب قنبر از این جهت که رسد از این
 در شریع اقتضای می باشد و حکم خدا در باره او امنیت که بمحض ملاقات کجاست می شود
 و لکن هرگاه که بجد کتر رسد هیچ چیز او را نجس نمی کند مگر آنکه یکی از اوصاف سه گانه
 او را تغییر دهد پس ممکن نیست که گفته شود که حکم اولی آب باقیست این معنی که الا ان
 هم بجد کتر رسیده است بملاقات کجاست نجس می شود ممکن نیست که گفته شود که حکم
 اولی باطل بوده و آنچه ما کفیم معلوم و بدیهی است و چون که خداوند سبحان عالم را عالم
 اسباب قرار داده اند لهذا اشیاء تدبیری که حصول و تدبیری که القوه قرار داده است برای
 بیان فرمودن وجه حکمت و شناساندن و ظاهر گردانیدن قدرت خود را فرموده
 یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فان اخلقناکم من تراب
 ثم من نطفه ثم من علقه ثم من مضغه مخالفة و غیر مخالفة یعنی
 ای مردمان اگر شما در شک میباشید باینکه مبعوث شدن بدستی که ما شما را از خاک خلق کردیم
 و بعد از آن از نطفه خلق نمودیم و بعد از آن از علقه خلق کردیم و بعد از آن
 از مضغه تمام الخلقه نمودیم و غیر تمام الخلقه نیز خلق نمودیم تا بیان نماییم از
 برای شما حکمت خود و هر چند او سبحانه قادر است بر هر فعل و هر چه می خواهد

می خواهد لکن هر حال در هر مقامی اقتضای حکمی از احکام و جاری شدن
 احی از امور می نماید که قبل از آن حالت ان اقتضای صحت می نمود و در
 حالت و هر دو اقتضای از جانب خداست و انتقال از حالت اولیه
 بسوی حالت ثانیه نیز از جانب او است و انتقال از مقتضای اول بسوی
 مقتضای ثانی نیز از جانب او سبحانه و تعالی می باشد چنانچه خود فرموده قل کل من عند
 الله فما یحولوا و القوی لا یکادون یعقوبون حدیثا یعنی کوبای هر حال
 عید و اگر چه هر دو از جانب خداست پس هر شده است این قوم و کفر نزدیک نیستند
 بفهم حدیثی پس صاحب حالت ثانیه حرام است بر او جاری کنند حکم حالت اولی
 و صاحب حالت اولی حرام است که بر او جاری کنند حکم حالت دوم را و جمیع احکام
 در نزد خدا محبوب است و هم بر آنها عذاب است هر چند که حکم حالت ثانی
 اشرف و اعلی است لکن سبب دفع و طعن از حکم اولی نیز آنست که صحیح است
 که ثانی در حکم اولی باشد بعلته اینکه در آنوقت اولی خوانده می شود همان ثانی خوانده
 پس بفهم این کلام مگر در او را بفهمند و زیرا که مکرر می شود مگر بجهت فهمانیدن
 بدانکه آن حکم که در مکررین جاریست بعینه همان حکم در شریع جاریست و هر چه
 بدستی که چون رسول الله صلی الله علیه و آله مبعوث شده اند بسوی این خلق در اول

بعثت من مرد را خوانند بکفتن لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله
عليه و آله و صدق کردن باینکه هر چنان زبکوار آورده است از جانب خداست بدون
شک و ریب و آنجانب صلی الله علیه و آله که قاعده اراش بکفتن همین کلام
ازین تا حال اراش بخوانست پس چون اسلام بآنچه قوتی بهر سینه و حال
و حرام ظاهر کردید آنجانب صلی الله علیه و آله واجب گردانید باین بعضی از
که اظهار کردنش روم بهر سینه و حرام گردانید باین بعضی از حرامات را که
تخوف و تاکید و سختی باین نفی و هر کس مرکب حرامی از حرامات شد
تقریر و حدی بر او افتاد و اگر شیخ کنی در میان جواهر یافت آن آیه را که
نازل شده است چه از واجبات و چه از حرامات تخوف و توعید و تشدید در آنها
مینماید باینکه در مدینه نازل شده است که اگر کسی بخواند سجده که چون بجهت قوه
او از امرش ظاهر شده بود و اگر کسی در طوب مردم را نسخ شده بود و اگر کسی آورنده
مستی تهدید و توعید گردیده بود بکلاف سایر محرمات که هنوز باین حد رسیده بود
نگاه کن الان و بین آیه را که در آن نازل شده است باینکه میفرماید لا تجعل مع الله
الها اخر فقد من موحد فلا یغفر ذنوبه با خداوند بخود خدای دیگر
پس منشی و در عالمی که مذکور و مخدول بوده باشی و قضا باینکه الا تعبدوا الا

الا آیه و بالوالدین احسانا یعنی حکم فرموده است بر پدر و مادر تو که عبادت
کنند و بر او و حکم فرموده است بنیکو کردن و بالوالدین تا آنجا که فرموده و لا اله
تقلوا اولاد که خشم املان سخن من و زکم و آیه هم باینکه
اولاد خود را در پیش خود در پیش عیال و از پیش سبک باروی میدهم شما را
و ایضا فرموده و لا تقربوا الی الله کان فاحشه و مقتدا سبیل
یعنی زینت زنا نزدیک زنا فاحشه است خشم خداوندی عداوت و بدد است
این راه و فرموده و لا تقربوا النفس الی تحریم الله الی الله یعنی
کنند نفس آن چنانی را که خدا حرامش گردانیده است مگر باینکه فرموده و لا تقربوا
مال الیم الی الله یعنی احسن بفرز یک مال یتیم نزدیک بطوریکه احسن
بوده باشد و ازین قبیل است سایر آیه که در آن نازل شده است و هر کاه تا قی
خواهر یافت که درین آیه بعضی بیان احکام و حرام بودن و بد عاقبت بودن
این افعال را نموده و الآن نگاه کن در آن آیه باینکه در مدینه نازل شده
است و مخصوص همین احکام و باینکه در زنا فرموده و لا یقربون و من
یفعل ذلک یلق انا ما یضاعف له العذاب یوم القیمه و
میخندند و مهانا یعنی زنا نکنند که هر کس زنا کند انداخته مرتضی و در آیه

از جهنم که از مس که خسته می باشد و معاف می شود و عذاب در روز قیامت
و حمله می شود و در آن دای در حالت مذلت و خواری و در خصوص قتر نفس فرموده
وَمَنْ قَتَلَ مَوْثِقًا مَّتَعِدًّا جَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ
عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَاعْدَلَ جَهَنَّمَ وَسَانَتْ مَصِيرًا بغير هر کس که کشت
مؤمن را از روی عمد پس جزایش مخلوق در جهنم خواهد بود و غضب خدا بر اوست یعنی
کرده است خدا او را و همایا کرده است از برای او جهنم را و بجهنم باز گشتی است جهنم و
در خصوص خردن مال یتیم و فتنه الدنیا یا کلون اموال الیتامی ظالما یا کلون
فی بطونهم نادوا و سبب صلوات سببها بغير آن کسان که بخورند اموال یتام را
از روی ظلم و عدی اینست و غیر این نیست و بخورند آتش را در کشته ها و خورند
سجنم داخل خواهند شد پس الآن نگاه کنی تو بر پس چه تهدید و وعید و تاکید می دین
آیات است و آن آیاتی که در کتب نازل شده است و با یکی اصحاب عصر اول که بغير
صلی الله علیه و آله بودند برای آن دلچسب بود که اعتقادات اجمالی و مختلف نبودند و
کردن از دقایق علم خدا و قدرت او و معانی اسماء و صفات او سبحانه و تعالی همین
صراط را برای ایشان اعتقاد بیکو او سبحانه و تعالی موجود و کامل است بهمین قدر از ایشان
اكتفای می فرموده بر این اربابان خواست میفرمود و در اوقات آنها ولایت الهی است

نمیدانستند و مختلف هم نبودند که ولایت را بتفصیل بدانند بلکه همین قدر مختلف
بودند که بدانند که هر چه که بغير صلی الله علیه و آله آورده است بر حق است و از جانب خداوند
عالم است و چون که اسلام وقت گرفت و در سرش متشعشع گردید و در قلوب خواص
و عوام جا کرد و مردم اهلیت قبول و ولایت بهر سبب می دادند و سببها مختلف
ولایت را باین فرقه و تارک قیل و لیل را کافر خواند و لعن نمود و نفرین کرد و بغير صلی
علیه و آله بر هر کس ترک قبول ولایت نماید خیار چه فرموده اللهم قال من والا
و عاد من عاداة الانفس من نصره و اخذ من خذل له و هلك
عقده بغير خداوند اندست بهار هر که حرس بداند امیر المؤمنین علیه السلام را
و دشمنی دارد بر هر که دشمنی ندارد او را و بر هر کس که یارش نماید و خمدل و مسکوب
فرما هر کس که او را گوشه نشین نماید و هلاک کنی و دشمنان او را و قتل از طریق هر کس
ولایت از مردم ایمان اجمالی قبول می شد و مختلف دانستن این تفاسیل
نبودند و از برای ولایت نیز مراتب و مقامات حدیث است که در هر عصر تفصیلی می یابد
هرگاه که این عصر اهلیت تغییر یافتی بهر سبب آنرا بمرحله نوح عباس این حدیث
که تکلم میکرد بکلامی که از آنها امانت دینی همیده میشد درباره امیر المؤمنین علیه السلام
و زبیر را و حنین علیه السلام و حج عیسی علیه السلام و ابانیش بهر سبب بدعت است

همو ظاهر شده بود فضا و مقامات ائمه علیهم السلام و تفصیل بهر سائیده به مثل تفصیل
که در این زمان ظاهر شده است و اگر انکلمات که درین زمان از ظاهر سید تفسیرش
می نمودیم و طعن را بسلام و ایمانش میزدیم و هم چنین قیاسی اگر درین زمان می گفتند
آن چیزهای را که در وقت هموز قفا صید مراتب ائمه سلام الله علیه ظاهر شده
میگفتند بر آئینه تصدیق سید رقی می کردیم در آن چیزیکه درباره صدوق گفته است
با کلمه زنا و کینه اهل و ائمه علیهم السلام جابر میبازند احکام خود را بر
هر زمان بقضای همان زمان و درین زمان سابق در جزئیات تکالیف خود کلیت
ایمان برین رسول صلی الله علیه و آله را که همین که کلمه و تحید را گفتند و از آن برپوش نمودند
قتل از ایشان برداشت و اما امیر المؤمنین علیه السلام بهین الکفا تقریر می فرمود
مقتدر و محارب که علی ولی الله را بگویند هر چند که نماز می کردند و گواه میدادند
و حج میکردند و هم چنانکه جمیع انکارهای که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند همه
بر حق بود و هر چه در زمان امیر المؤمنین علیه السلام میکردند بر حق و از جانب خدا بود
و همچنین اختلاف اصحاب جبار هر زمان از ائمه متباعد همه بر حق و از جانب خدا
و تکلف همه از جانب اسماء و تعالی است بعلت آنکه خداوند سبحان که هر راضی می باشد
و که هر راضی می باشد که تفصیل بسپرد و ششم مفید رحمت الله را که بر آن حدیث شان و بنا بر

و بنا بر مکان انکار رجعت نموده و اگر در وقت انکار می نمودند و اعداد
می داشتیم بجهت آنکه در وقت منتشر شده است فضیلت آل محمد صلی الله علیه و آله و بسیار
شده است احادیث ایشان را و باطله ما نسیم که در هر وقت و در هر عصر از احوال متعارف
یا متباعد در نزد ظهور را می از ائمه علیهم السلام یک حکمی خاص است که جاری
میشود بر اهل زمان هر چند که حکم زمان دیگر خلاف آن زمان بوده باشد پس اختلاف
علماء اصحاب اگر ازین قبیل بوده باشد خود بر آن اصل نفسی قیاسی و وجه آن را بگویند
بگوید که قیاسی مقتضای معرفت ائمه انفس نیز عالی می باشد و عالی در نزد ایشان
کافر است و هم چنین در کتاب من لا یحضر الفقیه گفته است که علاوه معوضه لغیرهم انک
میکنند سهو نبی صلی الله علیه و آله را و شک میست که درین زمان علماء و عوام کلاه
کردن نبی دائمه مدی صلوات الله علیه را میکنند بلکه باین هم قائل نیستند که خداوند
عالم علم شئی موجودی از موجودات را از ایشان بر میدارد و تصدیق صدوق
رحمه الله را می نمایند البتة بمقام و زمان خود پس بعلت غلبه جور و قلت مؤمنین
و قلت انشراح و دیش و کم الدفائی لوبی و قایق و حقایق احادیث در آن
و لکن در این زمان تکذیب صدق میکنم و تجویز نمیکنم در این زمان عمر کردن قبول صدوق
را و کسیکه در این زمان اعتقادش این باشد حکم نفس و اعتقادش می نمایم مثل

مثل اینکه شیر خوردن را از برای طفل تجویز میکنیم و بر کبر حرام میدانیم چنانچه ببقا
بیان نمودیم پس بفهم آن چیز را که ذکر نمودیم و هرگاه دانشی قوانین مقدمه را
دراکته ایمان برپاداشته نمی گنجید که چهار رکن اول اقرار بتوحید است و آن قول
لا اله الا الله می باشد و رکن دوم اقرار بنبوت است و این قول محمد رسول
صلی الله علیه و آله می باشد و رکن سیم اقرار بولایت است و این قول علی ولی الله
والا ثمنا من ولده و آله و الله می باشد و رکن چهارم اقرار بسیدگی است
و در اخبار و احادیث بسوی این اشاره شده است باوالی من و الو اولاد
من عادی و اجانب من جا بنو اوان احادیث در خصوص ماضی دارد
شده است که فرمودند ماضی آن کسی است که شیعیان را دشمن بداند و نیز باین معنی
اشاره می نماید و این چهار چیز را که توحید است که اصلاح نماید و آخر این که قبول
این در اول ایشان مکرر فراموشان و گمراه شده اند آن کسی که بای از اینها
شده که اهل بیبیدی پس اقرار بخدا تمام نمیشود مگر باقرار بنبوت و هرگاه کسی اقرار بجمیع
مراتب مقامات توحید نماید و اقرار بنبوت نکند هر چند که توحید شرف بنبوت
است مگر هیچ نسبت میان این نیست توحیدش قبول نخواهد شد و او را جنیم
خجاست نخواهد داد و او از جمله زاینهاران خواهد بود و هم چنین هر کسی که نبوت اقرار

اقرار کند لکن بولایت اقرار نماید یا نشی نفعی با و نمیکشد و او در جهنم معتد
خواهد بود و مقامش پس تر از مقام سکر نبوت خواهد بود با وجود اینکه نبوت
اشرف از ولایت می باشد و هم چنین کسی که توحید و نبوت و ولایت اقرار
کند لکن اقرار بشیعه نماید یا نشی هیچ نفعی با و نخواهد بخشید با وجودیکه اقرار بتوحید
و نبوت کرده بولایت اشرف است و آن کسی که انکار سیدگی نماید در اسفل درجات
جهنم جاییش خواهد بود چنانکه انکار ولایت و نبوت همین قسم است و احقاق
حق و ابطال باطل با آنکه خداوند سبحانه قبول نمیکند مگر عمر فاضل و اعتقاد صحیح را
که مطهر قلب باشد از ریب غش نه تحقیق اعتقاد زبانی که مخالف باشد با اعتقاد قلبی
پس هرگاه ماضی او فاسد و نفس خود را از اهل حق در آورده واجب است بر خداوند
عالم که اشکارا نماید باطن او را و ظاهر کند آنچه را که در ضمیر خود پنهان کرده
و خداوند حق را از باطل و معصی را از مفسد چنانچه فرموده بسم الله الرحمن الرحیم الحمد
الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون و لقد قلنا الذین من
قبلم طیعنا الذین صدقوا و اویعنا الذین کذبوا الذین ام حسب الذین یعلمون
السیدات ان لیبقوننا ساء ما یحکمون فیرایگان میکنند مردم که واکداشته
خواهند شد و همین که گویند ایمان آوردم و استغاثان کرده بشیعه و تحقیق که استغاثان کردیم

آن که ای را که پیش از ایشان بودند پس باید معلوم کند خداوند عالم آن که آن
 که راست حرکت میداد آن که آنکه دروغ میگویند و آیا امکان میکند آن که آنکه گناه
 میکنند که پیشی بگیرند و از به حکیمیت حکم ایشان و اینها فرموده ام حسیتم ان تدخلوا
 الجنة ولما ياتكم مثل الذين خلو من قبلكم مستهم البأساء والضراء
 وذلوا وحتی یقولوا الى رسول الله الامم معه متى نصر الله الا
 ان نصر الله قريب یعنی آیا همچو کسان کردید شما و افروختید میژید و نخواهد آمد بر
 شما مثل آنکه پیش از شما بوده اند که مبتلا شدند بشدتها و سختها و تنزل شدند
 آنجا گفت تا اینکه گوید رسول صلی الله علیه و آله و آله که با و ایمان آورده اند که در حق
 خواهد آمد باری خداوند سبحان آگاه باشید که نصرت خداوند نزدیک است و اینها فرموده
 و تلك الايام نزلنا لها بين الناس وليعلم الله الذين آمنوا ويحببنا منكم
 شهداء والله لا يحب الظالمين وليحب الله الذين آمنوا ويحببنا منكم
 ام حسیتم ان تدخلوا الجنة ولما يعلم الله الذين جاهدوا منكم و
 يعلم الصابون یعنی آن ایام را میگردانیم ما در بین مردم تا که معلوم کند خداوند سبحان
 آن که آنکه ایمان آورده و کبیر و ارشاد نماید چندی و خداوند عالم دوست
 میدهد و ظلم کند کسان را و با حق فالحی کند خداوند عالم آن که آنکه ایمان آورده اند

و حور را نلی فرماید آن که آنکه کافر شده اند و آیا همچو کسان کرده اند شما داخل
 بهشت میژیدید بین آنکه معلوم کند خداوند عالم آنکه آنکه گناه کرده اند و گناه
 کنند که صبر کنند اند و اینها فرموده ام حسب الذين في قلوبهم مرض ان لن
 يخرج الله اضغانهم یعنی آیا همچو کسان کرده اند آنکه بیکدیگر و قلوبهایشان مرض
 میباشد که بریزد و خواهد داد خداوند عالم باطنهای ایشان را تا که بگویند و اینها فرموده
 حتی تعلم المجاهدین منكم والصابون و قبلوا اخباركم غیر الله مستند بیکدیگر
 شما را تا اینکه معلوم نمایند جهاد کنندگان و صبر کنندگان از شما را و ظاهر کنیم خبر
 شما را پس این آیات بنیات معلوم کرده که خداوند عالم سبحانه بمقتضای حکمت
 بالغه و مشیت قاهره خود و امری که لازم و مردور است بر ظاهر و باطنی که سبب چندی فراهم
 میآورد برای ظاهر کردن و باطن و سر از ایشان چنانچه میفرماید ما کان الله لیبئنا
 المؤمنین علی ما انتم علیهم حتی یبیین الخبیث من الطیب غیر نموده است خداوند
 عالم آنکه مؤمنین حوری را بر آن ایمان که شما بر او هستید و اینها فرموده حنیث از طیب
 و اینها فرموده ما انزلنا من رسول ولا نبی الا اذا متنی الی الشیطان
 فی امنیته فینسخ الله ما ینفی الشیطان ثم یحکم الله اياته و الله اعلم
 حکیم یعنی فرستادیم ما رسول را و نبی را تا که هرگاه قرائت نموده العاقر و شیطان را و آید

از اجل خود بسپرنج نیکو داند خداوند عالم آن جز را که شیطان القامی نماید
و بعد از آن محکم می کند آیات خود را و خداوند دانا و حکیم است لیجعل ما یلقی
الشیطان فتنة للذین فی قلوبهم مرض و الفاسیة قلوبهم و ان الظالمین
لین علی شقاق بعید یکدیگر قرار میدهند آن جز را که شیطان القامی نماید
فتنة از برای آنها که در قلوبشان مرض و فساد است و بدستی که ظلم کنندگان
در عذاب سختی هستند و لیعلم الذین اوتوا العلم ان الذلحق من ربهم فتقوا
به فتجنب له قلوبهم و ان الله لهادی الذین آمنوا الی صراط مستقیم
بغیر جهت اینکه بداند آن چنان که بگوید علم داده شده اند که این قرأت حق است
و از جانب پروردگار است پس ایمان بیاورند بر او و فاضع شود از برای او قلوب ایشان
و بدستی که خداوند رسیده است آن که فی را که ایمان آورده اند بسوی راه
راست و ایضا فرمود ان الله لا یحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها
فاما الذین امنوا فاعلمون انه الحق من ربهم و اما الذین کفروا
فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا فیضل کثیرا و یهدی به کثیرا
و ما یضلل به الا الفاسقین بغیر بدستی که خداوند بجا نمیکند از اینکه هر چیز
سزنده بر بیه مثل زند یا بجز از بیه پس آن چنان که بگوید ایمان آورده اند

میدانند

میدانند که این مثل حق است و از جانب پروردگار است پس ایمان بیاورند بر او
ک بگوید که فرشته اند خواهند گفت که چه چیز اراده کرده است خدا این مثل را
چنین که راه میکند این مثل خلق بسیاری را و که راه نمیشوایم مگر به کاران دایم فرشته
و ما جعلنا اصحاب النار الا مثلا لک و ما جعلنا علیهم الا فتنة
للذین کفروا لیستیعنی الذین اوتوا الکتاب و بنوا الذین آمنوا ایمانا و لا
یوتوا الذین اوتوا الکتاب و المؤمنون و لیقول الذین فی قلوبهم مرض و
الکافرین ماذا اراد الله بهذا مثلا کذا لک فیضل الله من شیء و یهدی
من شیء و یعنی قرار ندادیم اصحاب تشر را که ملائکه و فرشتگان را و ایمان را که
فتنة از برای آن که بگوید که فرشته اند و قرار ندادیم عدو ایشان را که جهت صحت
یعنی از برای آن که بگوید کتاب را ایشان فرستاده شده است و جهت اینکه زیاد
نمایند اهل ایمان ایمانشان و جهت اینکه رسی در خاطر خود راه ندهند آنکه
کتاب فرستاده شده است بر ایشان و آنکه بگوید ایمان آورده اند و قرار ندادیم این عدو را
که جهت اینکه بگوید آنکه بگوید قطعه های شان حریف می باشد و آنکه بگوید که فرستاده
که چه چیز اراده کرده است خداوند این مثل را که راه میکند خداوند عالم هر گاه میخواهد
و هدایت میکند هر گاه میخواهد و از امثال این آیات در قرآن بسیار است و شخص متفکر

ما هر چند بگفته اند که این آیات را در وقت خواندن و تذکره میخوانند و آنها را تذکره گویند و
مذکر آنها آنست که صاحب عقلند پس بنابراین هر واجب شد اختیار و امتحان معلوم
خواهد شد راستگو و در مملکت و امتیاز خواهد یافت یکی از متبانی پس بدانکه خداوند عالم ابتداء
اختیار نمودن کس را کلا لا اله الا الله گفتند و اظهار کرده و حمید نموده و باز گردن نه بست
محمد صلی الله علیه و آله هر کس که اقرار کند بجهت رسول الله صلی الله علیه و آله از روی اخلاص و ایمان و
تصدیق او از اهل اخلاص و حمید است و هر کس که بجهت رسول الله ایمان بیاورد و با وجود ظلم
بودن رسالت و آیات آن حضرت او را شرکین است و از آن کسی است که تصدیق بر حق
کرده اند بجهت اینکه میگویند که این خداوندی از برای اظهار شجاعت و نفوذ و بزرگی است
کننده و عصیت کننده و خلقی که پس این اختیار و امتحان خداوند عالم حاجت بسیاری را
اخراج نموده و نصاری و مجوس و صابیه و باقی فرق کفر و انانیت را که او را بر سر است
محمد صلی الله علیه و آله نموده و چند قسم بود از این ایمان آوردن بجهت اینکه شنیده
بودند از گفته دنیا طلبی که اسراف سبع هر نموده که شریعت محمد صلی الله علیه و آله مستولی
خواهد شد جمیع شرایع و آداب غالب خواهد شد بر جمیع سلاطین و روی زمین و مقهور
خواهد شد جمیع پادشاهان را و جمیع اسلاطین و سلاطین فرمان برداری آنجناب
خواهند شد پس ایمان آوردن بآن بزرگوار صلی الله علیه و آله بجهت اینکه دانسته که مخالف

نموند

که مخالف آن بزرگوار صلی الله علیه و آله هرگز از برای ایشان نخواهد بخشید و یکدیگر ایمان رسول
صلی الله علیه و آله آوردند بجهت اینکه از او ازل و ادایش فرم خود بود پس پس دستی در ایمان آوردن
نمودند بجهت رسیدن بقوت و شرف و در ذات آنجناب صلی الله علیه و آله بجهت رسیدن ببرزگی
و در بال و در عزت آنجناب قسم دیگر ایمان آوردن از خوف و ترس از شیطان امیر المؤمنین و سرور مقتدر
و از پا در آورنده شجاعان و سرکشان کنند و بر یاق و خواهری کنند است اهل کفر و طغیان علیه
سلام الله الملك الذین چونکه شیطان و شیطان است طاعت بخلش دارند از انسانی و از طاعت
قسم دیگر ایمان آوردن بآن بزرگوار عالی مقدار علیه سلام الله و از ملک الله و از روی اخلاص
و تصدیق و تسلیم و خضوع و خشوع از برای معبود خود و فرمان برداری و انقیاد از برای امر او و تسلیم نمودن
از برای حکم او و از این قسم آن اقامه دیگر که ذکر شد همه ایشان ظاهر آمدند و باطناً
اغلب ایشان چنانکه می بینی اهل حق و طغیانند و از آیات قبری بر تو معلوم شد که خداوند
فرار داده است بر نفس خود بر آن آوردن باطن و اضعاف و ظاهر گردانیدن آن خیرای
در قلوب مردم است از کینه و عدوان و کدناشتی خلق را بصورت ظاهر ایمان پس لا عزم
خداوند سبحانه بر آن آورده ظاهر گردانید باطن مردم را بامیر مؤمنان و اولاد اطهارش
علیهم سلام الله الملك المنان باینکه امر فرمود امیر المؤمنین علیه السلام را که شیطان را بکشد و لکن
مطابق خود بکشد و خضوع و خشوع ظاهر نموده و بجهت سلطنت پس بعد از خلعت معطر صلی الله

علیه و آله ازین دنیا امیر المؤمنین علیه السلام هم مطالبه حق خود کردند بدون
ششیر کردن سپهرین که مخالفین طاعین دانستند که آنوقت ششیر نمیکشد
و محاربه بجای فرماید و باطنی کجس خود را ظاهر کردند و صفایین خبیث خود را بروز
دادند و سلطنت و غلبه آنجناب مقهور ساختند و وصیت رسول الله
صلی الله علیه و آله را در باره او داد و دلش مراعات ننمودند و هر چه حکم
شایع میشد باو کردند و هر قدر میخواستند باجناب ادبیت می نمودند
سپهر خداوند حکیم طاهر که در طالین و جور منافقین و حسد فاسدین را معلوم شد
که این جماعت از منافقین بوده اند از مؤمنین نبی امین صلی الله علیه و آله مرده
و معلوم شد که سپهر مردم منافقین اند بجهت اینکه هیچ امیر المؤمنین علیه السلام باقی نماند و بی
رویش کرد و مختلف از آن بزرگوار ننمود و اضطراب بهم رسانید و شکی در سبب بخود راه نداد
چهار نفر بودند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و همین جماعت اند که کسیکه خطاب فرموده است خداوند
عالم بسوی ایشان در آنجا که فرموده فَاذْكُرُوا اللّٰهَ الَّذِي تَتَوَكَّلُونَ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ
فَاَوْوِاْ اِلَى الْكَهْفِ بِمَنْزِلِكُمْ لَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَخُشِعْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ رَفِيعًا
پس هرگاه غفلت نمودید شما از جماعت مشرکین بآن چیز که می پرستیدند او را غیر از خدا
و ند عالم پس نپناه برید بسوی غارتا ای که منشتر شد از برای شما پروردگار شما رحمت خود را

وای

و همیاسانده از برای شما آن امر را که منتقم شوند از او و مراد آنکس امیر المؤمنین علیه
السلام است بعلت اینکه او است که کشف حصی کند از زنده و فریاد رس مظهر حق تبارک
و تبارک نماینده و نپناه هرگز نیند و این چهار نفرند اصحاب که کشف خوابگاه کردند و بختند از آن
استخاف که مراد بسوی عبادت خود میخواندند و این چهار نفرند آنکس که خداوند عالم
در حق ایشان فرمود و هد و الی الطیب من القول و هد و الی صراط المستقیم
یعنی هدایت یافتند ایشان بسوی کلیه طیبه و قول نیکو و هدایت یافتند بسوی راه
که پسندیده است و آن وقتی که در روز رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله حاضر بودند و همه آنها در
روز غدیر خم نیز حاضر بودند در روز غدیر خم همه آنها در هزار کسریانیه در ترفند و از راه این خلق
کنایه بعد از آن روز این دعوت آنها رسید زیاد و زیاد تر شدند و از راه این خلق
خالق نشدند و از آن کردن به نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صورت فرموده است نه حقیقی
و چونکه ایمان بجهت صلی الله علیه و آله نیامده بود و ایمان بکدام نیامده بود و همه آنها
کفار و کفر بائسته و با نجاس و بر جاس و شرار و جمله عظیم او را در دست حق و دخول نار حقیق
خوانند که دید پس مؤمنین موحده صافی در آن روز همین چهار نفر بودند و ایشان نزد آن
علیه السلام بسوی ایشان خداوند عالم است و فرموده در آنجا که فرموده فَاَوْوِاْ اِلَى الْكَهْفِ
یعنی ایمان نیامد و باو که طیب و الطیب فرموده و طیب من عبادی الشکور یعنی کی از زنده که

که اقرار به نبوت انبیا کرده و خارج شدند انکسای که اقرار به نبوت انبیا علیهم السلام
 ننمودند از انکسای که اقرار به نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله کردند و آن که اقرار
 به نبوت انجذاب کردند بابتبائی که در خارج شدند مثل کبیری سفیدیت که در کاف
 سیاهی بوده باشد و خارج شدند انکسای که اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله
 کردند از انکسای که خلاف بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام قائل شدند و از انکسای
 که بخلاف بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام قائل شدند بابتبائی که یک خارج شدند
 بسیار اندکند و خارج شدند شیعه امیر المؤمنین علیه السلام از آنها نیز که اثنی عشر
 قائل شده پس این فرقه حقه اثنی عشر صاف شده ارضاف شده میباشند و لکن درین فرقه
 اثنی عشر تیره لطلح و فرج و خلط میباشد زیرا که نه هر کس که اقرار بر این کرد میتوان دانست
 که قلبش نیز مفرقت و نه هر کس که قلباً اقرار نمود حق توان دانست که برین اقرار ایمان
 ثابت و مستقر است بعلت اینکه ایمان ثابت و عاریه در همة ابیان احتمال داده میشود
 و اقرار از روی اضطرار و از روی نفاق در همه خلق ممکن میباشد و بودن لطفه تعینیه
 در اصحاب ظاهره جمیع زمینین وقوع داشته میشود و گاه هست که از مؤمنین اولاد جنب
 بهم میرسد لکن چون نشود و نموده این فرقه حقه میکند ظاهر ادین بر وادی سو
 آشکاری نماید و جنب و نفاق ذاتی و جلی خود را خفی میدارد و صورتاً اظهار ایمان
 میکند

میکند لکن قلباً در شک و در یبست پس همان خبر که موجب داعی اختیار در آن مقامات
 ثلثه بعین توحید و نبوت و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام داد و داد و اهرش علیهم السلام
 بعین همین فرقه صفوه از صفائی از صفائی نیز موجود است و اگر تمیز و تبیین نباشد خوب بد
 از هم جدا نمیشود و حق آشکارا و هویدا نمیکرد و پس جنب حق سبحانه و تعالی این فرقه را
 بدون تصفیه و اختیار و امتحان دانمیکند از و بعلت اینکه عنایت خداوندی بر این فرقه
 حقه عظم است و اعتنائش بر ابیان زیادتر است زیرا که ابیان صفوه و جودند
 و ابیان مذکور میباید بندها را و ابیان رخص میکند از جمیع ملا و بدیها را و
 ابیان بر طرف میکند جمیع آفتها را و ملا را و ابیان دفع نماید هم و غم را اگر
 ابیان نبودند خلق نمیکرد و خورهای جمیع را و اگر نبودند ابیان از آسمان مکیطه
 نازل نمیشد و اگر ابیان نبودند یک حبه نمبر و سید و اگر ابیان نبودند از هیچ درختی
 ربکه نمبر و سید و نمبر میداد و اگر ابیان نبودند چنبر روشن نمیشد و اگر ابیان نبودند کجی
 کجی و اعوجاج راست نمیشد ابیانند از هر جهت غیر ابیان و ابیانند که داخل
 جهنم نمیشوند غیر ابیان و ابیانند که برگزیده کمال و ابیانند از اخلاقی و از اندکان و ابیانند
 سجود کنندگان و ابیانند نماز کنندگان و ابیانند رکوع کنندگان و ابیانند که از ابیانند
 امر معروف کنندگان و ابیانند نهی از منکر کنندگان و ابیانند حدود و احفظ کنندگان

پیغمبر صلی الله علیه و آله واقف گردان بستان امیر المؤمنین علیه السلام و چون که از وفات آنحضرت
لازم گردید مملکت و خراب شدن دنیا پیش از وقت خراب شدنش بزرگ آنحضرت تمام
صغره و آفرائمه علیهم السلام و چون که اسبلاء و خستبار و حضور و ظهور آنحضرت هم ممکن نیست
بعثت ایکن ایکن یکبار در ظاهر ایمان آنحضرت هم ممکن نیست بعثت ایکن ایکن یکبار در ظاهر
ایمان بآنحضرت آورده و بدین فرموده است که در حضور آنجناب مخالفتش مانند منکرانست که مخالفت
امیر المؤمنین علیه السلام کردند و کاذب و غضب خلافتش نمودند و در احادیث و حضور پیغمبر
مخالفتش کردند و در غیر خرم چون رسول الله صلی الله علیه و آله امر فرمود که باو بیعت کنند و سلام
کنند بر او امیر المؤمنین همه باو بیعت کردند و مخالفت و کفارش نمودند و چون که امام و جبر الله و
و متعلق بخلق الله است و دست خداوند را البته جابر میاید پس آنجناب علیه السلام فرمود و بعد
مردود بودی خودش از چشم مردم غایب گردید و تعیین فرمود از برای خود و اول عینت از آب
و ادب مخصوص و کثافی معلوم چند رسید و توقع کفری از برای ایشان فرستاد و امر برادر
ایشان فرمود و از مخالفت ایشان در حرارت رسانیده نهی فرمود و طاعت ایشان را طاعت
خفیه اند و معصیت کننده ایشان را معصیت کننده خوانید و وصیت فرمود بر جوع کردن
در جمیع امور بسوی ایشان و امر فرمود بر پرهیز جمیع اموال و انفاقی که حق امام علیه السلام دارند
است بسوی ایشان و آن ذات چهار نفر بودند بطور ریاست و جانشینی هر یکی دیگر را و اسامی آن چهار

و ابی جعفر محمد بن عثمان برادر لعن کرد و از او تبری جست و از جمله ایشان احمد بن محال
 کرمی بود که انکار و کالت ابی جعفر محمد بن عثمان نمود پس شیعیان برادر لعن کردند و تبری
 از او جستند و توقع رابع و برات جستن از او بدست ابی القاسم حسین بن روح ظاهر
 شد و از جمله ایشان ابو طاهر محمد بن علی بن لعل بود که انکار کرد و کالت ابی جعفر محمد بن
 عثمان نور الله وجهه را و امالی که بدستش بود با ابی جعفر تسلیم نمود و ادعای و کالت از برای
 نفس خود را که شیعیان برادر لعن کردند و تبری از او جستند و از جانب صاحب الزمان علیه السلام
 فرجه توقع بر تبری و لعن برادر لعن آمد و از جمله آنها حسین بن منصور حلاج بود که ادعا کرد که او باب
 صاحب الزمان علیه السلام فرجه باشد و اسطوره رفت بسوی قم و نوشت بسوی یکی از اهل افلاک
 که من رسول و وکیل از جانب صاحب الزمان علیه السلام میباشم پس چون کتابتش بان شخص رسید
 کتابتش را دید و شیعیان برادر لعن کردند و از او تبری جستند و حکایت قصه اش مشهور شد
 و از جمله ایشان ابی ابی القاسم محمد بن علی التمیمی بود که ادعای بابت کرد و انکار و کالت
 ابی القاسم حسین بن روح نمود پس شیعیان لعن برادر کردند و تبری از او جستند و توقع رابع و تبری از او
 بردن آمد و این ملعون این قدر قیاح کشید و بدعتها از او ظاهر شد تا که او را کشتند و این عجب
 با انکار کردن شان امام یحیی از ابی ابی القاسم علیه السلام قرار داده بود و عاقبت تمام نمایب مناسب
 خود نموده بود از نهیب شیعه خارج شدند و مستحق تبری و لعن از خدا و رسول و امام و مؤمنین و علماء

را شدند و صلوات صدیقون کردند و از شیعیان شیعیان خارجی شدند و بایر مل کن
 مخالفه و مبطه محی شدند و از برای هر یک از این ملائین تابعین بسیار بر سرید که باطن خبیثه
 خود را به حوی صلاات این فخره ظاهر کردند و خداوند بجهان باین ابواب از کینه های
 در سینه های جماعت بسیاری بود اخرج نمود مثل اصحاب ملاح و اصحاب شلقان و اصحاب ابی
 طاهر محمد بن علی بن لعل و اصحاب احمد بن لعل کرمی و اصحاب بنی و اصحاب شریعی که خداوند
 سبحانه ایشان را بسبب ابتلا و خستبار نمودن باین نواب اربعه از شیعیان شیعیان خارجی
 نمود و ایشان را منقطع گردانید و اگر این اختیار و امتحان نمودی چگونه باطن این خبیثان بروز
 منمودی و این کفره و فخره خارج میزند بدستی که انکار کردن نیابت نواب دو کالت
 و کلاه اطیاب مستلزم انکار صاحب الزمان علیه السلام فرجه میباشد و از این حیثیت که آن بزرگوار
 علیه السلام معصوم و مظهر است و نقل نمیکند که از آباء طاهریین خود انکار اخفرت مستلزم انکار الله
 احد عشر امام طاهریین آن بزرگوار علیه السلام است و چون کتاب شان صلوات الله علیهم معصومون
 و طیبون و طاهرین و نقدر نمی کنند که از رسول الله صلی الله علیه و آله انکار ایشان مستلزم
 انکار رسول صلی الله علیه و آله است و چون رسول الله صلی الله علیه و آله متفق نمید که روحی الهی
 چنانکه خداوند سبحانه و تعالی اخفرت فرموده و ما نطق عن الهوی ان هو الا وحی وحی
 انکار آن بزرگوار مستلزم انکار خداوند سبحانه و تعالی است و انکار خداوند کفر است پس انکار

کردن باب امام ازین حیثیت که او باب امام علیه السلام است میباشد که اوست
که تحقیق مکر خارج از مذنب اسلام و محله در نار جهنم علی الدوام است و لکن معاصی دنیا
و دنیا با ایشان ما و میک دولت از برای ظالمین و سلطنت از برای فاسقین است مختلف
مینود با اختلاف موضوعات و مقتضیات و الا حکم آخرت ایشان ابد مختلف مینود
و با کفار در نار جهنم سرمد الله بد محله خواهد بود پس اگر اوستین شد از برای تو اینکه باین
اختیار و امتحان خلق بسیاری از آن کس یکبار از قلوبشان شقاق و نفاق بود و خارج
شدند و حال آنکه پیش از اختیار و امتحان شقاق و نفاق از ایشان ظهور نرسیده
بود و از شیعه ای غیر تیره خوب میشدند و فرقی میان ایشان و شیعه نجف هیچ در وطن
مسافرتی روز و راه نداده شد و لکن فاسقین ظاهر شد اراده فرمود امام علیه السلام زیاد تحقیق
و تخلیف و اختیار را بجهت اخراج جماعت دیگر از آن قبا ر بعلت اینکه آنها را خستبار
مختلف است و اظهارشان مشت است پس لابد است از اینکه امام علیه السلام خستبار
نماید ایشان را تا آنکه باقی ماند مکر صافی محقق آن چنانکه شایسته تغییر و راه نیاید و تحقیق
که روایت کرده است که صیغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت بن فرمودند
ای اصبع من شتر کس عمل باشد در میان طویر آن چیز را که در شکمها را انداخته است
هر آنکه مرکز آنهاست بنشیند و خالط نماید تا با مردم برآیندای و بدنهائی خود و دوری

نماید از ایشان یعقوب و انهد خود قسم بکنج نفس خست است او است که نخواهد
دید آنچه بر آنکه مدت میدارید تا آنکه نف کند بعضی از شما در صورت بعضی تا آنکه تمام
کند از بعضی دیگر را در دفع کردن تا آنکه باقی ماند از شما که من سر مرد چشم من شکم
و بدنه در شش منم از برای تو آن مثل مردی است که از برای طعاجی بود پس از آنکه بگریه
و میگوید و بعد از آن آن طعام را داخل خانه خود کرد و دانست که داشت انقدر که خدا میخواهد
و بعد از آن خود بموی آن طعام نمود و دید که سوس دانه آن طعام افتاده پس را بگریه
و میگوید و بگشایش برگردانید و لا زال درین سوال بود و شما هم درین سوال مستند آنکه
باقی ماند از شما که حاجتی که گفته را بر آنها ضرر رسانید و نیز در همان کتاب رسالت
کرده است از مردی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند هر آینه بنده ای
سوی شما ای معشر شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله من گشاید سر مرد چشم بعقت اینکه صاحب
سر میداند که هر وقت سر مرد چشم واقع میشود و نمیداند که در وقت خارج میشود
صبح میکند اهد از شما و او می بیند که بر سر تغییر است از امر ما شام میکند و در آخر صبح
شده است از سر تغییر ما شام میکند و در آخر بر سر تغییر است از امر ما صبح میکند و در آخر
که خارج شده است از سر تغییر و ایضا در کتاب غوالم از فرات بن اخف روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و آله حضرت قائم علیه السلام فرمود صلوات الله علیه

نموده و فرمود که هر کس که باید عاریب شود از این آنکه حاضر گوید که از برای خدا و آل
 محمد و ائمه و اینها در همان کتاب از مالک این جمله روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام فرمود که ای مالک چگونه خواهی بود تو هرگاه در هر کجاست شش ماهی طور
 و مشیت کرد ایند انکشان مبارک خود را و حاضر نموده بعضی را بدین معنی پرسید گفت چنانکه
 المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه در نزد این چه خواهد بود فرمود که خبر کثیر کلا در نزد این
 خواهد بود ای مالک قیام خواهد نمود قائم علیه السلام و پیش خواهد داشت غنا و مردار و درج
 بر خدا و رسول بسته باشند پس ایشان را بجهت خواهد رسانید و بعد از آن جمع خواهد نمود شیعیان
 را را خداوند سبحان برابر واحد و بالجله لابد است از تحقیق و اختیار و استمان و افتنان آنکه
 تمیز نایب جنبش از طیب و قرار داده شود جنبش بعضی بر بعضی پس روی هم رفته جمیعاً قرار
 داده شوند در جهنم و بدین تحقیق که اختیار کرده شد شیعه منسوب شدن ابواب از بعد پس
 خارج شدند آن کفره فخره و بجهت متابعت نمودن آن ابواب و عدم ادغان و تعین
 مرایش را در هر باب و خارج شدند از فرق محقه بعد از آن که از این بود پس
 بتدریج اختیار نمودند امام زمان علیه السلام و بعد از آنکه در دنیا پیچ اختیار کردند آباء اطهار
 آنجناب صلوات الله علیهم بدستی که رسول الله صلی الله علیه و آله اختیار نمود امت را با میر
 المؤمنین علیه السلام و امیر المؤمنین علیه السلام و فرد موجود بود در میان مردم که او را میزد

و نهال

و سؤال از وی نمودند و بعد از امیر المؤمنین علیه السلام اختیار نمود شیعیان خود را از باب
 بعد از خود که ائمه علیهم السلام بوده باشند پس چون بطلان انکشاف و دفع در طبایع حاصل گردید
 و در آنکه ریاضت و شوق عرق است مایه رسیده و در سمات منتهائی که هر که دید و چنانچه
 قوتش پس کفایت کرد و اختیار نمود امام علیه السلام از جهت قوه او که در دم پس
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اختیار نمود شیعیان خود را و جنبش امام زمان
 عشر صلوات الله علیه و بعد از آن آن بر کوا و خیر الله و بقیه نواب مطهرین و ابواب
 مشخصی نمود پس خلقی که بر ایشان سبب عدم متابعت و ترک راهی و طریقی ایشان
 هلاک شدند پس بعد از آن امام علیه السلام صعب تر نمود امر را و اختیار و تعیین نواب
 نمود بصفت در رسم و شرفی و اسم و از جهت ریاضتی اختیار نمود و اعتبار غایب نمود
 استقامت نواب را و مهم نمود اعیان ابواب را و تعیین ایشان نمود بصفت و اخلاق
 و ادب و ملک و ضایع و طریقه ایشان را و اظهار و اگر اراده و ادب ایشان را و فرمود
 ابواب و آخر کاران را با یکدیگر تعیین اهدی احد نماید در وصیت اهدی کنند آنکه قسسه شمول
 بهر ساند و بقیه عموم باید تا آنکه هلاک شود هلاک شود از بقیه و حیوة حیوة بایسته از بقیه
 عام و تمیز نام صادر کرده پس از این جهت چون محمد بن علی السیری رضوان الله علیه که آخر ابواب
 است و ذات او را در رسید از وی سؤال کردند از قائم مقام او در جواب فرمود اللهم اعز

بالغه یعنی از برای خدا امر است که خود را سنده اوست و اینست آنچه اشاره
 کردیم بسوی او از اراده که کس را اختیار و غایب که دانیدن اشخاص نجات و مبهم
 نمودن اعیان ارباب و تعیین کردن ایشان را بصفات و اخلاق و آداب
 و بتحقق که جمعا اشاره فرموده است بسوی این نواب سید و ملای ما حجاب حجب
 القائم غیر الله خبر و اینجا که فرموده اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى
 حجتنا فاقضوا من حجتنا علیکم وانا حجۃ الله یعنی و اما آنچه در نهان تازه در وقوع
 میباید رجوع نماید در آنها بسوی روایت کنندگان حدیث باید برتر که این است
 مستند بر شهادت من حجة الله ام و این نواب بر هر قسم اندیشی نایب عام و نسی
 نایب خاص و امام علیه السلام بسوی هر قسم اشاره فرموده است در دو حدیث
 در حدیث ابی حمزه که اشاره نموده است بسوی نایب عامی که نیابتش متعین است
 در شئی مخصوص و از برای هر کس این نیابت است در آنجا که فرموده انظر و الی رجل
 منکم عرف شیئا من قضایانا فانصوا به حکما یعنی نظر کنید بچیزی که
 از شما که بشناسد چیزی از احکام ما را پس راضی شوید یا بجزا بگویند و این نایب
 هر کس است که حاضر نوعی از حق و خبر بوده باشد چنین نایبی لازم نموده است که مجتبی
 داشته باشد بلکه لازم نموده است هر مومنی نیز نموده باشد که اگر نایب باشد در احکام

فرموده

فرموده است ثم فقیه و نایب بودن هر کس در هر چیزی حقیقرا ائمه ما را بعلت اینست که بوی
 خیر و حقیقت برسد که بایشان و نیابت از ایشان صلوات الله علیهم هر چند که نایب و نایب
 به نیابت و نیابت خودشان عبارتند از آنکه هر یک از ائمه در از ایشان در هر چیزی بسوی ایشان
 است چنانچه در زیارت وارد شده ان ذکر الخیر کنتم اولاد و اصله و فرع و معدنه و اولاد
 و منتهای غیر هر گاه که در کرده شود غیر از ائمه صلوات الله علیهم و فرع آن و معدن آن و مادی آن و منتهای
 کفر و در حدیث وارد شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله این حدیث فرموده نایب من است هر کس که نایب من است
 حق را در دست احدی که آن حق را تعلیم من و تعلیم علی صلوات الله علیه و آله میباشند و در کتاب
 کافی این مضمون حدیث وارد شده که هر خبری از فرود ایشانست و هر شری از فرود اعلای
 ایشان است هر کس حق تعلیم احد را بدو قول صدقی تکلم کند و او را شری بسوی خیر کند و بهایت
 بسوی راستی نماید آن کس برین رسول الله و امیر المؤمنین و ائمه طاهرين صلوات الله علیهم اجمعین
 میباشد و آن کس نایب و نایب و حجاب از برای ایشان صلوات الله علیهم اجمعین است که
 اگر بعضی را امور و هدایات خود را جاری می نمایند بابت دوستان خود و بعضی بابت
 غیر دوستان خود و اما بیک دولت از برای طامین و کوکت از برای ناسیقین و صلوات از برای
 کافرین است و این مخطا کننده نیست و این را در غایت ایشان از آیینی نمی گویند و خود
 اسلام و ذکر غیر از آن صلوات الله علیه و آله در میان امام و دخول که از اسلام صدی بشیر خبر

خطاب و غیر از خلفای جور شد و قسیدانی از خبر کارهای شوم و نه حق مکرر بشنا
و از ایشان پس در این احکام هر فاعل خبر و حق باب و حجاب ایشان است و بوی این
معنی است و می نماید قول امام علیه السلام ان الله صبیح الف حجاب من فیه
و ظلمة یغیر از برای خدا نهاد و هر از حجاب میباشد از نور ظلمت و شرح این کلام
بطل حجاب و مقام اقتضا و نجابتش ذکر پس ازین نمی نماید پس نایب خاق بر حجاب
صنعتی است که ظاهر و معروف بدان صفت باشد پس باین روشی اهل لغت
نواب امامند و در رسانیدن لغت بوی خلق و روشی و علای اهل کوفت امام
علیه السلام اند و در رسانیدن علم بوی خلق و هم چنین اهر هر صفت صیغه نایب از برای
امام علیه السلام و در رسانیدن آن صفت بوی مردم و ازین قبیل است رجوع نمودن
بوی اهر خبره که این صفت نواب در بعضی از ایشان عدالت و دناقت شرط است
لکن نه از جهت رسانیدن احکام بلکه از جهت آنکه نیست که احکام را از ایشان اخذ می نماید
و در بعضی عدالت و دناقت شرط نیست مثلاً بر کسبه و امر این قسم از نواب است
و بایشان اعتبار واقع نمیشود مگر از جهت عدالت و دناقت و از نواب بعضی نیز اعتبار نیست
معین است در جمیع احکام و بنیابت مخصوص است از حجاب امام علیه السلام پس است
اصدر در نیابت و ظاهر و مثل امام علیه السلام در میان رعیت اخلاص مشایقه اخلاق

امام است و علومش تا خود از علوم ایشان است و بوی این قسم است و فرموده است
ما حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آله در آن حدیثی گفته اند معبرین خطه
انظر الی رجل منکم قد روی حدیثنا و لظفر فی خللا لنا و حرامنا و
عرف احکامنا من ضوا به حکماً ما فی قد جعلنا علیه حکماً ما ما حکم
بجکنا و لم یقبل منه فکأنما بحکم الله استخف و علینا رد الی الله
علی الله و هو علی حد الشک باله و ترجمه آن چنانست که در اول کتاب که است
و این قسم از نواب است که اعتبار و امتحان در ایشان واقع نمیشود و حکم ایشان همان
حکم ابواب مخصوصین مخصوصین از بعد میباشد پس انکار ایشان مثل انکار همان چهار
نفر است و در این قسم از نواب در دو مقام اعتبار و امتحان واقع نمیشود یکی در تمیز
و ادن میان نایب و غیر نایب چنانچه در زمان غیبت صورت واقع شد که هم نواب سپیده
شد و حقیر بود و هم اشخاص که بدو روای نایب میکردند مثل این زبان اهر
دعوی بسیارند و لکن رسیدگان بخی بسیار کنند چنانچه از کف حلیلی قطاع الفیا
فی الحی کسیر و اما الواصولون قلیل پس اول اعتبار واقع نمیشود و بایشان نواب
در تمیز علامات و صفات تا آنکه حق و باطل تشخیص داده شود و آب از سراب تمایز گردد
و در مقام دیگر اعتبار و تمیز واقع نمیشود در متابعت و عدم متابعت و اختلاف و عدم

اختلاف درین ذوات پس من اولاً ذکر میکنم بعضی از علامات مأخوذه از ائمّه سادات
 علیهم صلوات اللہ من رب البروت را از برای تشخیص متین ساختن ذوات معصومین و
 رفع نمودن شبهات عابلیه و قطع کفر حقبت ملایمین پس بگویم ملائکه از برای ذوات حق علامت
 چندست که بآن ممتاز میشوند از غیر خود و هرگاه این علامات بیابی تو را احدی را که او است
 قره ظاهر انجانی که باورشده بپیر و آن قره بسوی قره مبارکه دآن علامات حجب و
 یکی متعلق بعلم ایشان است اما آن چیز که متعلق بعلم ایشان است اینست که نظر نکند
 بمسئله از برای آنکه رفع نشود از ایشان سه خصلت جمع نشود در ایشان پنج خصلت
 اما آن سه خصلت یکی اینست که نظر نکند در مسئله از برای آنکه از برای باطنی ظهور
 قدرت و عظمتی که موجب کبر و غرور باشد یعنی در حسی که موجب بقاء و طمع
 کرد و یا ظهور حجابی که او را مقهور گرداند از نفس خود یا ظهور حجابی که جذب کند او را
 بسوی خود و مغفوق گرداند او را از نفس خود تا آنکه منقطع گرداند او را بسوی پروردگار
 خود و از امثال اینها از آن احوالی که رجعت بسوی حق سبحانه و تعالی است و آنکه
 متحصص گرداند تقدیر و نیت خود را در شناختن و دانستن آن مسئله برای خداوند
 خود تا خود را بر بند بپوشد طاعت و رضای او و طلب نمیکند آنها را بجهت انکسارها
 معانده کنند با علماء و مجادله و سیره نمایند با سفهایا بجهت اینکه بخواهند مردم را بکوفه

نمایند یا بجهت اینکه علمشان زیادتر شود تا آنکه معروف و مشهور شوند با سبها یا از امثال این صفت
 از انواع عصیت و جدال چنانچه در اغلب احوال مردم مشاهده میشود و خصلت چهارم اینست
 که در حین نظر کردن مسئله از برای آنکه نفس لطیفه نباشد که قلبش بسوی ایشان
 و قول ایشان میبرد و ساند تعلقت اینکه تحت بیانی که در او میگرداند شخص را که او را
 که انظار بفرمان و خط و خطا رفت و انداختن بسبب حسنی ایشان واقع میشود و آن چیز
 که ایشان واقع شده اند بلکه باید شخص از ایشان جدا داشته باشد و بیس در آن خبر باشد
 در نزد او سبحانه است و غلبش در آن خبر باشد که خدا از برای او اختیار نماید چنانچه
 خود فرموده من کان یرید ثواب الدنیا ففقد اللہ و ثواب الدنیا و الاخره
 سیم اینست در وقت نظر کردن در نزد او قاعده مأخوذه از غیر اهر بیت علم بر آن
 منطقی که است اللہ علامه که خواهد شد نبوده باشد زیرا که هر کس در نزد او قاعده باشد
 نامون نیست از آنکه بیس بسوی آن قاعده نماید و صرف علم بسوی آن قاعده کند و نگاه
 میشود که آن قاعده باطله و مانده باشد پس بر خطا و غلط واقع گردد چنانچه اغلب مردم را
 می بینی که طرح اخبار صحیح می نمایند بجهت آنکه با تو اعدایشان مخالفت میکنند و بابت
 که آن قاعده باطل میباشد و اما پنج خصلتی که باید درین ذوات باشد اول اینست که حق
 باشد بر فطره اصلیه اولیه که تغییر داده نشده باشد بمناجبت شیطان و بسوق گشته

بغیر ای پسر عباس هرگز خوانی یافت حتی را دوست احدی که تعلیم من
 و تعلیم علی علیهما السلام و کلام درین مقام بسیار است و اساره کافیت برای
 کسیکه طلب است بپور راه راست نباید پسر محمد قول این شد که باید این باب
 شکست بخورد بر دایمی هر خلاف قانونیت که عادت جابر شده است در میان
 فرقه محقه بعلت اینکه این طایفه لادالی بر حق اند تا قیام قیامت و چهارم از آن
 حصله های پنجاه نه امنیت که در هر مسئله از من و لیلی از عقل مستبر سوزانند
 مستفیضه بعباده ائمه علیهم صلوات الله ما قامت الارض و السماء و ائمه باشند باین معنی که
 در تشریش با عقلاء و نظر کردن در اخبار ائمه علیهم السلام شده باشد با عقلاء و جابر
 باینکه ایشان صلوات الله علیهم رعایا و کوفه اند از خود را محض نمیکند از دین و عالم باشد
 باینکه در حقیقتی که نظر ولاحظه در اخبار نماید و در حضور امام و سید خود میباشد و متعلم
 از ایشان است چنانچه خود ایشان فرمودند نحن العلماء و متبعینا المتعلمون و ما
 الناس غناء غیر ما یم علماء و شیعیان ما یند متعلمون و سیر مردمان خرس خاکند
 و باید که عینیت امام علیا سلام او را منع نمیکند از مشاوری و عینیت و اصلاح احوالشان
 و دور کردن باطل و شیطان را از ایشان و خداوند سبحانه که کیفیت اصلاح نمودن و مطلع
 بودن و فرمودن کردن حضرت قائم محمد بن محمد و صلوات الله علیه بر عینت خود را در این

عزیز

عینت در قرآن مجید و فرقان حمید خود خبر داده و تفسیر موسی و هارون و کجایه شریفه
 بهرین تأویر شده در آنجا که فرموده و دخل الدینة علی حین غفلة من أهلها
 فوجد فیها رجلین یقتلان هذا من شیعه و هذا من عذرة
 فاستغاثه الذی من شیعه علی الذی من عذرة فوکره موثقاً
 علیه الا یذبحه فوکره و حاضر شری از شهرهای فرعون شد و در حکام غفلت داشتند
 آن شهر پس رفت در آن شهر و در یکی از شیعیان او بود و دیگری از اعداء و پس
 استغاثه نمود و بپسر آن کسیکه از شیعه او بود بر آن کسیکه از دشمن او بود پسر موسی شری
 خود را پس اهل او را در رسید و موسی این امت محمد بن محمد و فرزندش را فریاد می کند
 شیعیان خود را او سب می کند و صلی الله علیه و آله فرمود که هر چه در احم باقی واقع شده است
 در این امت طایفی القل و البقل واقع خواهد شد و عقل مستبر معتقد بودن باین اعتقادات
 است پس واجب است اینکه در هر مسئله و لیلی از عقل مستبر دانسته باشد باید بر کتاب سنت
 تا آنکه بر بصیرت و معرفت بوده باشد و پنجم از آن حصله ها امنیت که از برای هر مسئله از
 دلیر عیان شده بودی از عالم که باید بدستی که عالم اگر کتابت که نوشته است او را خواند
 سجان بهت خود بنا کرده است او را به حکمت خود و ترتیب کرده است او را بقدرت خود
 و حفظ کرده است او را بضع خود و در داده است او را از اعظم آیات خود و غیب فرموده

مردم را بفرات آن در کتاب خود در آنها می که فرموده قل انظروا ما فاعی السموات
والا ارض بعض کماهی که حق صلی الله علیه و آله که نظر کنید و به بنید که چه چیز است و آنها
در زمین و فرموده و یضرب الله الامثال للناس وما یعلمها الا العالمون
بعض مثلها میزند خداوند عالم سبحانه از برای مردم و تعقل نمیکند آن مثلها را که
و انما ین و فرموده و کاین من ایتة فی السموات والا ارض یمرر فی علیها
و هم عنها معرضون یعنی و بسیار از آیات است در آسمانها و زمین که میگذرد
بر آنها و حال آنکه این معروضند از آنها و فرموده و سنو یهم ایا تنانی الا فی
فی انفسهم حتی یتبین لهم اندک الحق یعنی روزی باشد که بنمایم باین آیت
حضور را در آفاق و انفس این آیتین که از برای ایشان که اوست حق و بعد از آن حق
سبحانه و تعالی باین فرموده است که یفیت استدلال بآیت مرئی در آسمان و زمین و
آفاق و انفس را که از خجده آنها آیت و دلبر حشر است چنانچه خود سبحانه از حشر خزانده
در آنجا فرموده و ان کل لما جمیع لدینا محضون یعنی که نیست هیچ خبر مگر آنکه هر
آنچه جمیع در روز ما حاضر شده کاند به از برای این حشر آیت و دلبر را مثال حشر
مقرر داده که ثابت سلفه خلق کیفیت نظر کردن در آیات آفاقیه و انفسیه را در آنجا که فرموده
و ایتة لهم الا ارض المیتة احیناها و اخر حینا منها حیاته یا کون

و جعلنا

و جعلنا فیها جنات من نخیل و اعناب و نجرنا فیها من العیون
یعنی که دایمی است از برای ایشان زمین مرده که زنده میگردانیم او را و بدون میا و ریم
از آن زمین و از آن پس از آن دانه میجو زندهایش و قرار دادیم ما در آن زمین بوستان
از درختان خربا و درختان انکور و عابری گردانیدیم در آن زمین چشمها و بعد از آن
شرح فرموده است این آیه که در سوره قاف در آنجا فرموده و نزلنا من السماء
ماء مبارکاً فابتناب جنات و حب الحصد و النخل باسقات
لها طلع یضید و قال للعباد و احینا به بلدة میناً کذا لک المخرج
یعنی فرموده و ستادیم ما از آسمان آب مبارک بر مسافتی پس بویانیدیم بآن آب آنجا
و انما و حب و دانه که از آن نشتر درویدن است و بویانیدیم نخل عید بار بردار که
که خوشهها بیشتر بعضی افتاده در حالتی که روزی قرار دادیم او را از برای بندهکان و زنده
میکنیم بآن آب زمین مرده را و بهین طواری زنده بدون آوردن شما از قبر بعد
از آن مردن و قرآن بر است از تبیان این احوال و بطریق خداوند سبحانه تکلیف فرموده
است بندهکان را بجزی که آنکه بیان فرموده از آنجا که تبیان و امنیت و خیر این نیست
که حکیم مأمور میکند تبیان را بعد بیان عالی و بیان مقالی تبیان عالی عالم اگر است
و بیان مقالی کتاب و سنت است و هر یک از این دو تا شرح و تبیان است از برای دیگر

و مطابق میگیرند و مخالف نمی نمایند و هر یک را در صورت مخالفت بعد از آن
 استلال ظاهر میسر آید زیرا که سنت با کتاب هرگز مخالفت ندارد و عالم اگر با هیچک از این
 مخالفت نماید پس هر که مطابق نماید این ادله اربعه با عدم مخالفت فرقه محقه که لایزال
 همیشه حق در میان ایشان است و مخالفت ایشان عدول از حق است و عدول از حق
 سبقت نمی یابد و باقیه فطرت اصلیه غیر معوقه برفع فصال شکاکه مکرره واجب
 است که چنین شخص بر حق باشد و الا جناب حق سبحانه و تعالی بارها بپوی پلهر
 خواهد بود یا خلف کننده و عده تعالی و حق عن ذالک علوی اکبراً آره نای
 با طر فرض و توسع نسبت به کجاوند ممکن نیست و خلف و عده نیز در او سبحانه جایز
 نیست زیرا که خود فرموده و الدین جاهد و افینا لنهذینهم سبیلنا و ان الله
 لمح الحسین بن علی بن حیان که نیکو مجاهده می نمایند در حق ما هر آینه البتة البتة می نمایم
 بایشان راههای سیر سبوی خود را و درستی که حق سبحانه هر آینه بایک کاران است مجاهده
 در اکثر مراتب محقق نمیشود بطوریکه ذکر نمودیم بعقت اینکه همین است طریق سبوی حق تعالی
 و برخلاف این طریقه مجاهده کردن او با بر دوا عرض از حق سبحانه و تعالی است جایز نیست
 پس هرگاه شخصی از آن طریقی که ذکر شد مجاهده نماید بر خداوند سبحانه واجب است که
 او چنانکه خود فرموده و لا تحسبن الله مخالفاً و عده و سلمه بغیر البتة آیه گاه

اینکه در کتاب استلال ظاهر میسر آید

لکن

نمکنید خداوند سبحانه خلف کننده و عده خود است رسولان خود را و حق فرموده است
 و رد و کار کردن بعد خود آنچه که عده کرده است از هدایت نیکو کاران در آنجا که فرموده
 هذا الله الذین آمنوا لم یختلف فیهم من الحق باذنه و الله یمهدی
 من یشاء الی صراط مستقیم بغیر سبب هدایت نموده و رسانید خداوند سبحانه
 آن کس را که ایمان آوردند بآن حق که اختلاف کرده بودند در او و باین او سبحانه
 و خداوند سبحانه میرساند هر کس که بخواهد بسوی راه راست بپیشد و توضیح فرموده است
 حقیقت ایمان را و در آن خبر نیکو متعلق بعلم تنها یا بعلم و عمر هر چه بوده باشد و در
 آنجا که فرموده فلا تدعکم الی یؤمنون حتی یحکموک فبما شجر بینهم فخر
 لا یجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و لیسلموا تسلیماً و مخاطب
 در آیه در ظاهر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و در باطن امیر المؤمنین علیه
 السلام است پس هر چه آیه شریفه اینست که قسم پروردگار تو یا علی که ایمان ترا آوردند
 تا آنکه حکم فرار دهند تو را در هر چیزی که منازعه واقع شود در میان ایشان و بعد از آن
 نیابند در تقصیرهای خود و حق دستکی از آنچه حکم کردی تو در میان ایشان و تسلیم کنند از
 از برای تو یا علی حق تسلیم کردن و عدم و جهل حرج و خالص شدن از برای حکم امیر
 المؤمنین علیه السلام و در همان خبر اینست که ذکر نمودیم از برای تو از ملا خط کردن اوله

در بعد از آن خداوند سبحانه بیان فرمود بر صواب بودن و عدم خطا و مؤمنین
را از معتقدات داعیه ایشان در آن خبریکه نسبت میدهند و اینک خداوند
سبحانه در آنجا فرموده و جعلنا بينهم و بین القرى التي يابسون فيها
فرجاً ظاهراً و قد و فاینها السیر سیرها بینها لیالی و ایاماً آمین
بعین قرار دادیم پس ایشان و بین مرتبای آن چنانکه بگفت و ادیم در آنجا
ظاهر متصور و معتد است ختم دلائل سیر کردن را پس سیر کنید دلائل سیرها در روزگار
حالت ایمینی و مولیاناً هم چو با قرعید السلام فرموده که ما بین آن مرتبای آن چنانکه
برکت داده است خداوند سبحانه در آنجا در ظرف هر شیعیان ما بین پس خداوند
سبحانه تصریح فرمود بر نوم تقبیل شیعیان مؤمنین که هدایت کرده است ایشان را
تقریح فرموده است در اینکه ایشان خطا نمکنند زیرا که حکم کرده است از برای کسینندگان
در ایشان داخل کنندگان از ایشان مومن بودن از خطا را واجب نموده است
صحیح بودن جاهایش را در راه حقه آثار بر آن مترتب کرده اند و بین است هدایت
و برحق هر کفیم آنکه مجاهده در علم نمیکند مگر بر ابطی که مذکور شد و هر چه غیر از آنست
لحمین ملکات در بار و سیر خزان سبوی ناز است و چون برای هر شیخ سحره است
حسرت سبوی حق و جهتی سبوی نفس ازین حیثیت که صنع و اثر غیر است و جهتی

بهر غیر از حیثیت مرتبط بود بشرای غیر کجبه ترتب نظام معیشت دنیا و آخرت
و از برای هر یک ازین سه مقام احکام و اقدنائیت هر چه در مرتبه بر آن مقام
بجسب آن مقام و از برای هر یک دلیل خاصی میباشد که مخصوص بهمان مرتبه
و مقام است پس از برای مقام ثالثه دلیل مجابله میباشد و از برای ثانیه دلیل
موقوفه حسنه میباشد و از برای اول دلیل حکمت میباشد و واجب است در
هر یک ازین سه مقام متوقف بودن برین پنج صفت و معترف بودن از آن سه
حاصلت نکرده پس از برای عارف از مؤمنین محتسین و شیعیان مخفیین است
و چهار دلیل و میزان در معرفت الهی میباشد و واجب است در هر یک از اینها
دلیل خطا راه میباشد و اما هرگاه جمیع شوند حال و جمیع است که خطا راه باید بهمان
دلیلی که ذکر شد و هرگاه عاجز شود از انبیا این امور در هر شی از انبیا و هر چند
که مستحق از اغلب و اگر آنها باشد عقرو توفیق و اعتماد بر نخواهد بود و اما هرگاه در هر شی
از انبیا و اجزاء این مبت و چهار دلیل نماید بهیشتی که هیچیک ازین اوله خارج
نشد چنانکه مضمون محقق آن چنانست که امتحان نموده است حق تعالی طلب
او را بایمان و منشرح کرده است صدر او را برای اسلام و واجب است بر خلق متابعت
و اقتداء با او در آن خبریکه جابله از امور دین و دنیا و آخرت و عقبای خود و اوست آن

مؤمن ملکی که نایب تر از اکبر است و این جامع است آن کسی که در نزد ایشان
 است از اسرار و انجانی که مختص بنده آنها را مکر صدیق و طایر بر سر هر کس بنده
 از ایشان خبر بخواهد و امر را تسلیم کن از برای ایشان تا سالمانی بشرط
 تحقق امری در ایشان که ان شاء الله ذکر خواهیم نمود و هرگاه بیاید در امتیعی نیاید
 چیزی که مخالف این اوصاف مذکوره باشد بهترتر حوی از ایشان بدستی که است
 اعدا و دین و خضای بتیق و مصلای سبیلین و آنچه ذکر کردیم علامت علم و ثابت
 عام بعد از علامت ثانیه که در علم ایشان است اینست که جمیع احوال و احوالشان
 مطابق باشد با آن خبر سبکی مبنای شریعت غرض نبویه عامه از برای مکر صدیقین
 بر آن چیز است و انکار هیچ چیز از شریعت نمایند با دعای اینکه باطن غیر ظاهر است این
 احوال از برای امر ظاهر است و از غافلین اوصاف طلب و لطافت سرطلوب است این
 اعمالی که جمیع در آنها مشرکتند بدستی که این اعتقادات اوصاف نسیف و ال
 جبر است که انی در زیدند از طاعات بلکه مؤمن آن طور است که امیر المؤمنین
 علیه السلام بعضی اوصاف آن را وصف فرموده از برای بهام و من ان شاء الله تعالی ذکر کنیم
 از برای توان حدیث طویل را بهامه از جمله آنکه در اوست منافع جلیل از اظهار حق و استیزار
 امیر طلی بدستی که روایت کرده کلینی با بسناد خود از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق

علی السلام

علیه السلام که در روزی امیر المؤمنین علیه السلام خطبه میخواندند که در آشنای خطبه مروی
 بر خوانست که او را بهام حرام میدهند او مرد عابد خدا پرستی حق بود و پسر عرض نمود
 یا امیر المؤمنین و صف فرما از برای ما مؤمن را چنانچه که با نظر میکنیم ما بوی او پس
 امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند یا بهام مؤمن زیرکت و زکات و بشیرت در وجه
 اوست و خوشتر در قلب اوست و اوسع استیاء است صدرا و ذل استیاء است نفس
 او و منع کننده است خود را از هر فانی و حریص است هر یک و در حق و حدود و نباشد از
 جای جنبه و فحاشی نباشد و عیب نکند و غیبت ننماید مکره است رفت و زبیر که
 را و دشمن است نام و آوازه را طویل الغم و بعید الهم و کثیر السکوت و دوز و کورد
 صبور و کثیر السکوت میباشد مفهوم است بفر خود و مسرور است بفر خود خوش خلق
 و شک نفس ثابت الوفاء و قلیل الذمیه میباشد و دروغ نمگوید و پرده کسی اندر
 و اگر خنده کند و می برداند و اگر غضب نماید شتاب نمیکند خنده او تبسم و استقام او تعظم
 و مزاجش تعظم که علم عظیم اکمل و کثیر الرحمه میباشد از اندوه مکت نشود و با فراط سادی
 نماید ستم کند و در حکم خود و جرم نماید و در علم خود سخت تر از سنگ است نفس او و شیرین تر
 از شهد است سیر و دو شام او بسیار حریص و بی صبر و خوش دلاف زن نباشد و سفت
 بر خود قرار ندهد و بسیار ضروری نماید جلیل المنارعه و کرم المواجهه بوده باشد عادلست برگاه

عقب نماید آرام دارنده است اگر طلب نماید پاک و پرده در دستگیر باشد خالص
الدو و وثیق العهد و وثیق العقد و وثیق و صد کننده و علم دارنده و بی نام و آوازه
و عقیل الفضول بوده باشد از خداوند خود را ضعیف بوده باشد و مخالفت های نفس
خود نماید و هر کسی که است ترا دوست درستی کند و بجز یک از برای در غایب نه خود را
داخل نماید و صریح و حمایت کننده و بیاض و سیاه بوده باشد ثناء بگوشتش نرود
و طبع پرده قلبش را بزرگدلب با بر چه حیل او را منصرف نماید و جاهل بعلم وی
اطلاع بهم رساند هتیه القول و کثیر العرف و بیات دارنده و شرم کننده و بیاض فاش
و جگر باشد و اصل کننده است نبر در بدل کننده است نه با براف و تب دهنده
و مکار باشد و بی روی اثری نماید و ستم جبری کند مدار کننده بخلق و سعی
کننده و در زمین و عون ضعیف و نوای رس ستم رسیدگان است نمیدراند برده
و کشف نماید از سر تر بسیار است ملا بر او و قلیل است شکوای او و در نمایند خیر
و پوشانده و شرم نماند عیب و محافظت نمایند و در غیب است از لغزشها
میکنند و از خطای می بختد و انیکندار و بیغی را که بر او اطلاع بهرساند و از شرم نمیکند
تا اصلاح آن نماید این و مهربان و نفعی و نفعی و نفعی می باشد قبول عذر میکند
و به جبر و کرم نماید و کان نیکو مردم می برد و نفس خود را بعیب متمم می نرود

بعینه

و بفقیر و علم در راه خدا دوستی نمایند و بگرم و عزم در راه خدا قطع نمایند و فرج او را
از هم نگذرد و در بسیار او را از خدا و نبرد مذکر عالم و معلم و جبر و بیهوشیت
و مکرده ای از وی توقع داشته نیست که نذر او قتی از وی بسم داشته مکرده و هر سحر و زردی
خالص تر است از سعی خود و هر نفسی و زردی صالح تر است از نفس خود و شایسته
بعیب خود غل است بغم خود و وثوق ندارد و بغیر برود و کار خود غریب و وحید و
بعید از قوم خود می باشد و سستی می نماید و در راه خدا و جاهده حر نماید برای متابعت
رسانای خدا و نفس خود انتقام نکند از برای نفس خود و دوستی نمی نماید در خطا پرده
خود هم نشین است با هر فقر و صداقت کننده است با اهل صق و موزنات با اهل
حق و بر کننده غریب و بد رعیت و نو هر سوره زن و مهربان با اهل فقر و سکنت است با اهل
از برای هر جدلی و هر جرات از برای هر شقی و خاک و بیاضت دارنده و حسنه
و بسیار عیبی کننده و بختس کننده باشد و بسیار خط و غلط فرود برنده و بستم
کننده و وثیق النظر و عظیم القدر بوده باشد و هر چه فرود هر چه بر او در زنده شود
بجبر باشد هر چه که بر او بجز نمایند صبر کند و فقیر نماید پس حیا کند و قناعت
کند بهر مستغنی که حیای او برتری نماید سهوت او را دوستی او برتری نماید سیره او را
عفو او برتری نماید و او را بغیر صواب تعلق نماید و بجز نماید روی او بس در پیش

راه رفتش را منع کرده باشد خافع است از برای پروردگار خود در مکمل حالات خود نیست
دی خافعی باشد و خدیو در غلغلش نباشد نظرس عبرت و سکونش مکرر و کلامش خلعت
پوده باشد یعنی گشاده و بخشش کننده و برادر گشاده و بیعت کننده در سر سینه
میباشد از برای در خفا دوری کند و عیب او نماید و مکرر می کند در آن چیز نیکو از دوست
شده تا تنگ نکرده و صیبتی که بر وی رسد چون کرده و بچیز نیکو جایز نباشد از برای دی امید
و استغنی با و امید به هر رسد و در حالت شدت حجاب نکند و در حال رخا فرج
بسیار به هر رسد و علم را بجهل عقد را بجهل مخرج نماید و بعد از آنکه او دائم التماس و قریب
الله و خلیل الرحمن و متوقع اصل و خاشع القلب و فکر پروردگار خود بوده باشد قانع
نفس او منفی است بعد از سهل است امر او از برای دین خود و مردن است و شهود
وی مرده است و در برنده عیط و خشم خود است صافی است خلق او در امان است او
سایه او ضعیف است که او قانع است بآن چیز نیکو مقدّر شده است از برای او انکسار
است صلواتی است امر او کثیر است و کار او خالص می نماید با مردم برای دانستن و سکوت
اختیار میکند از برای سالم ماندن و سوال میکند از برای مفید شدن و تجارت
میکند از برای منتفع شدن و کوشش را میبازارد بچیز نیکو بجهت آنکه بآن فرمایند و کلام
نمکند بجهت آنکه بآن کلام بر غیر خود بجهت نماید نفس او از وی در عقب باشد و مردم را

در جهت

در راحت باشند بر عقب انداخته است نفس خود را از برای آخرت خود و راحت
انداخته است مرد را از نفس خود هرگاه ستم کرده و موهب می کند تا آنکه خداوند سبحان
انتقام کند از برای وی هر چه در او از کسی که از وی دوری کند بعضی و زاری است
است در نزدیکی او یکسری که بوی نزدیکی کند از ارحم و رحمت است دوری وی از روی
کبر و عظمت نباشد و نزدیکی وی از روی خدعه و بران فریقین نباشد بلکه
اقتدار میکند کسی که پس از او بوده است از اهل خیر تا آنکه امام و پیشوا باشد از برای
آن که نیکو بعد از او آیند از اهل برکت امام فرموده و او را خداوند غنی که پس از او
عید است فرموده که اگر آگاه باشید بجهت اتم که هر امینی رسیدم بحاجات را بر او پس
حضرت فرمودند که موعظه آله خفیه کن در اهلش الخیر و اینست او صاف مؤمن
عارف بکار و اندر خیر و این او صاف و اعمال صاف و بکبره میوه قابلیت و برکت
مؤمن می باشد نور یقین بر قلب او و در محبت و در فدا و او در علم و در سیرت پس هر قدر
که از وی محبت و یقین و علم نماید عمر و وجه و اقبالش زیاده و بکسر است و استوار است
زیر و شمع سپهر میوه از برای او قابلیت آنکه باب و نایب امام علیه السلام بر جهان
و عام بوده باشد و مرجع در کلی و جزئی امور کرده و این از برای دفع حقوق امام بر وی
ادب و باشد و است منظور از ظاهر و مطلق او از در قرینه ظاهر از برای سیرت و سبب قریب با که

وادیت باب اعظم و سبیر اقوم و نور معظم که واجب است اوبرسلی عدم
 مخالفت اوبرسلی وادیت باب عام انچهائی که ایش از فرمود است بسوی اوست
 و مولای ما حضرت امام جعفر صادق علیه السلام همان حدیثی که فرموده انظر الی
 وجعل منکم وروی حدیثنا و نظر الی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا
 فارضوبه حکما فانما قد جعلناه علیکم حکما فانما احکام بحکمانا و
 یقبل منه فکانما بحکم الله استخف وعلینا و قدالی ادعلینا
 الی الله و هو علی حد الشک بالله و حضرت فرمودند عرف
 احکامنا و احکامنا جمع مضاف افاده عموم استقرای حی نماید بغیر شکی است
 جمیع احکام را را چنانچه در اول کتاب ما ترجمه تمام حدیث ذکر شد و شکی نیست
 در اینکه از برای ایشان سلام الله علیکم در هر چیز حکمت بعثت ای که منبای کثر
 وجود بر حق میباشد و در مقام بر حق باطلی میباشد و در نزد خدا و مزج حق
 و باطل و درین دنیا بیانی از ایشان سلام الله علیهم ضرورت و اینست قول
 قول امام علیت سلام و فرمودند که هیچ چیز نیست مگر آنکه همان آیتی از کتاب یا ربی
 از است نبوی صلی الله علیه و آله میباشد پس این که کشف جمیع احکام ایشان را بشاید
 و نظر در حلال و حرام ایشان نماید وادیت از ایشان میکنند و بی روی ایشان

حی نماید

حی نماید و متوجه ظاهر بسوی ایشان میکرد و در بعضی حروف از هر چه که نسبت داده
 نشود بسوی ایشان و او گذارنده امور و ادیت بسوی ایشان و معتبر بر اینست
 و در هر حال در اینست توفیق را بایشان از خداوند خود پس اینست
 باب و سبب و محاب و مرجع از برای رعیت و حاکم در میان بریه و هرگاه
 حکم کند بجز آن حکم از امام علیه السلام است پس هر که رد کند برایشان رد بلام
 کرده و در برابر امام رد بر خدات و رد بر خدا بمنزله شرک بر خدات و
 نیابت از برای این شخص در همه اخبار علوم ظاهریه و باطنیه ثابت است بعقت
 آنکه چون فائیش مستبشر شد محمدر کبیر مرآن ظهورات مشارا که از امام علیه السلام
 در مویش طغی بود و این ظهورات در نزد کشف العالیه و جنب العرش
 پس هرگاه بگویند بشی از اسرار حکم نماید تصدیق کرده باشد بر او انکار کرده نبوده بعقت
 آنکه این شخصی حکم نموده بجز که مخالفت با عاصیه مسلمین و مومنین داشته باشد و لازم
 مکره است که عاصیه مسلمین و در مطایفه را ادا کن نماید چنانچه مولای ما سید ما حضرت قائم
 علیه السلام در صراط الله علیه در وقت ظهور خبر میداد اصحاب خود را بیکدیگر که جمیع متوق شوند
 که در زیر آسمان و بایزده نقیب چون متوق شوند و در جمیع ارض جولان نمایند و ملجای نیابند
 مراجعت بسوی آنحضرت نمایند و تسلیم کنند از برای آنحضرت بعقت اینکه میداند که آن

او میباشد چه در حال ایستادن و چه در حال نشستن و چه در حال رکوع کعبه چه
 در حال سجود و در چه سوار بودن و چه پیاده بودن و چه رفیق و چه یارگشتی و در جمیع
 حالات و صفات و نمیشاید که در نزد آن بزرگوار صلی الله علیه و آله مکر ذکر حق سبحانه
 و تعالی را پس از این شناختیم که آن بزرگوار باب الله و حجاب الله است بعلت اینکه باب
 طریقی و سبیل ربوبی مقتضی است و هم چنین امام علیه السلام چون باب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم است جمیع احوال و احوال و حرکات خود و ذکر پیغمبری نماید زیرا که آنجناب صلی الله علیه و آله
 و سلم مذکور خداست و هیچ چیز در نزد امام علیه السلام مذکور نمیشود مگر ذکر پیغمبر صلی
 الله علیه و آله و او انما مقبل و متوجه بناظر ربوبی اوست و تکلم کننده از اوست و هر
 کس که بجهت امام علیه السلام حاضر شد و اوست که او باب و نایب پیغمبر مستقل
 بصفت و لغت او صلی الله علیه و آله است و هم چنین است هر امام بعد از امام و ولی
 بعد از ولی و هر نانی و لاحقی را فر گرفته است و در سابق او و نمیشاید که در نزد و لاحق مگر
 و ذکر و وصف سابق او را پس این دانستیم که لاحق باب و حجاب سابق است و از انجا
 دانستیم که واجب است اینکه باب امام علیه السلام مذکور نشود و در نزد او مگر فضل امام
 و منتشر نماید مگر مناقب امام علیه السلام را و بیان کند که احکام او را در هر مرتبه
 نسبت دهد و خود را بپای ایشان و بستر علانیه خود و توجه نماید بپای ایشان و ذکر و طلب

و نقد کند غیر این را و فرود رفته باشد در طاعت ایشان و اجتناب کننده باشد
 از نصیحت ایشان و نافذ باشد در احکام ایشان علیه صلوات الله ملک المنان و طلب
 هرگاه حضور بهرسانی تو در نزد باب امام نمیشاید در نزد او مگر وصف و لغت و نقد و مناقب
 و شرح صفات و فضائل و بیان آنچه نمیشاید مخفی است از مناقب و آنچه مگر قرار داده است
 خداوند سبحانه از برای امام علیه السلام و حال او حال امام است و نمیشاید که در نزد او غیر از
 ذکر امام علیه السلام چه بگوید که گفتت الیکم و الا تشد الی حایل و منکم و الا لا تنال
 الا غایب و فیکم و الا فاللذی خلق و عنکم و الا فالحدث کاذب و چه
 این ابیات در اول کتاب مذکور شد پس هرگاه بیانی تو معنی بابیت را بطوری که ما
 ذکر کردیم و بیانی چنانچه وصف کردیم باینکه امام در نزد او ظاهر باشد از نفسش را بی
 خودش پس بدان یقین که اوست باب آنجناب و مرجع از برای اولی الاقصد اولی
 الالباب و اما هرگاه بهیمنی که مذکور شد در نزد امام علیه السلام مگر هر زمانه که گویی
 شکر که بجهت غرضی که در مجلس ربوبی نفس خودش میباشد و هرگاه که مذکور شد در نزد او چیزی
 از فضائل امام علیه السلام یا کار میکند یا نمیکند از تدبیر و تعقیق و یا میگوید یا اشتغال
 و یا ناکلیف شایسته یا سکتف یا نهان نیستید و قرار میکند از ذکر ائمه علیه السلام
 مزار کردنی و اعراض میکند از ایشان اعراض کردنی و اگر چنانچه بیاید حدیثی یا آیه که دولت

بر فرد کداری مقام ایشان نماید و اصرار حکم قرار میدهد و هر خبر که ولایت بر طبق
 مقام و مراتب ایشان نماید و او را مستقر قرار میدهد و تأویر حرمانه مذکور است و انبیا
 نسبت بکذا و نحو بکنند و پوشاننده حق است و هرگاه احیاناً چیزی از حق در پیش
 ایشان یافت شود که در حق ایشان حال آن ادعیه شود و در حق آن ولایت نمومنی
 خوانند و بداند که ایمان و عدالت در ایشان شرط نبوده و چنانچه سابقاً مذکور شد و به تحقیق
 که ذکر کردم از برای تو حقیقت حال را و تفریح را و توجیه را که از یاد از آنچه تقدیر را دم
 و بیان کردم نمیتوانم نمود و اگر خبری باقی مانده باشد از فهم شخص بذریک و عاقل نیز در آنکه
 دور نخواهد بود و نیز که هر چه دانسته می شود می توان گفت و نه هر چه می بیند گفت و منش
 رسیده و نه هر چه در قفس رسیده اهلش حاضرند و اگر چه خبر ازین وقت بود
 باین قدر هم تصریح نمیکردم لکن از برای هر خبری مدتی معینی هست بشیئ شد
 از برای تو بآن خبر که ذکر نمودم و بیان کردم معرفت احوال فرقه محقه و اختلاف
 نمودن ایشان بآنکه اختصار کرده و بهر فتنه انداخته میشوند و بهم رزده می
 شوند مشرب هم رزده شدن دوخ در خلیت تا آنکه باقی مانده از ایشان مگر طبعی
 که خداوند سبحان از ایشان خبر داده و در آنجا که مر نموده و قلیل من عبادی
 السکود و فرموده و ها امی معه الا قلیل و این قلیل را که گفته است که

که گفته است این ضرر نمیداند و محبت ایشان را تغییر نمیدهد و ایشان را ناسخ نکند
 که حرکت نمیدهد و از این منکر و اندایش را با بدای سخت و ایشان را شعیان
 مخلعین و امتناع محبتین و ادواب معدومین پس متمسک شود و در زمان حیرت
 بکسی که در نزد اوست این علامت مذکوره هرگاه اراده نماید عام غافل و اگر کتاب
 عام خواند رجوع کند و در مثل تکلیفیه فرغیه نبوی که در اوجع باشد شرط است
 و قواعد استنباط از معرفت علوم مذکوره در کتاب اصول و تحصیل نموده باشد قوه در تبه
 و ملکه الهیه را از حبه ممکن شود و فرغ نبوی اصول بشرط اینکه از اهل بیت علیهم السلام معنی
 باشد باین معنی که تسلیم داشته باشد از برای ایشان در جمیع آنچه که دارد و در آنچه را دارد
 فاضل و مقامات و مراتب ایشان که خبر که مناسب مقام امکان باشد مثل
 قدم و استقلال و اعتزال یا افضل بودن یا مساوی بودن یا رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و اینکه آن حجت الله و عادل و صاحب رزق و زاهد و عابد و صاحب فقر و قائم الذکر
 و کبر است کرده باشد پس هر وقت یافتی تو عالمی را باین صفت او را تقلید نما و احکام
 فرعی خاصه و عامه غیر فقه و آنچه که در حق سبب فقه است اعتماد و حجتی در قول و فعل و
 فتوای او نیست پس بنا بر آنچه ذکر کردم از برای تو و چون آیی از حیرت رها شده باش از
 برای خدا سزاگفته و از برای نعمتهای او متذکر شونده و الحمد لله رب العالمین غفر

پس چون وجوب اختیار و امتحان بر تو معلوم شد بدان که اختیار نمیشد
که اینان بعضی از مشایب است که بیانش واضح است در کتاب و مذہب فرقه
محققه لکن در آیه مذکور آنکه عموماً در آن است مثنوی تعلق علیها تسعة عشر
بغير جهنم تورد و نمیشد و مثنوی تعلق علیها تسعة عشر
موقوف و ستمای این است و مثنوی تعلق علیها تسعة عشر
عفو کرد خدا از تو چرا و ادنی وادی از برای این که بجهاد بیاید و مثنوی تعلق
لن یغفر لك الله ما قتلت من ذنبك و ما ناخر و امثال این آیات
از مشایب است برای اینست که اختیار و صریح و اخبار از اخبار تمیز یابند و این
معنی قول خداوند سبحان که میفرماید و اما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون
ما تأبوا منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء تاویل و غیر اینچنان کن بکه در طلب
این زیغ و مثنوی است متابعت می نمایند آن چیز را که مشایب است از قرآن و حق
از برای طلب فتنه و طلب تاویل آن پس اختیار نمودن و پیوسته انداختن باب امام
علیه السلام مرد و در زمان غیبت صغری بجز مناقب و فضائل آن چنانست
که به الجمله مرتفع است از معرفت عوام لکن ولادت دارد و بر آن فضا صریح در باب
قرآن و احادیث انما الله الملك القدوس و غیر هر کس که قبول کرد و تسلیم نمود

مکلف

و گفت امام من افضل و اعلى از همه آنها است انکس مسلم و مؤمن ممنی است و هر کس
که انکار و استکبار نماید و شک و ریب بهر ساند و راضی نشود بتر آن فضائل مناقب
بتسک جستن بیک باره از حج ضعیفه مثل آنکه بگوید این فضائل و مناقب
از آن اسرار است که انکار نمودن آنها جایز نیست آن کس از جمله خوار و میکرب
است بعلت اینکه نهان نمودن فضائل از جهة خوف از اغیار و عدم نیل و در امانت
مردم است و بنا برین لازم میاید که خداوند سبحان آفا و ستر نموده باشد در مثل بدی
اللہ فوق ایدیهم و امثال این را با آنکه عوام آنها را نمی فهمند و ائمه علیهم السلام
نیز آفا و ستر نموده باشند در ادعیه و زیارات و این سخن فضائل سبب پوشیدن
آنها مؤمن و حق نموده باشد و هر گاه آنچه را که عوام نفهمند ستر باشد باید که باب تعلیم
و تعلیم شود و کتب و طلب از یاد علم و معرفت و تصنیف کتب و ذکر مسائل غامضه
مردن کرد و این بدیهی البطلان است پس متیقن شد از برای تو که این قول و امثال
این اقوال منتهی بکلیس و تمویج عوام و این فضائل و کلماتی که بجهت وقوع اختیار
و خارج نمودن اغیار بدستی که درین عبرت است از برای ادلی اللبصار و التماس
می نمایم از جناب شما اینکه ثابت نماید آن چیز را که شراب آن مستید و نفی نماید جمیع آنچه
عبر است و اینکه نفی و اثبات با دله عقلیه باشد که او را هر عاقل منصفی قبول نماید و با دله

تعلیه باشد که ما خود از کتاب دست بسته شد هر چند که گمانی شود تا آنکه میاد آورده
باشد صاحبان هر ذرا فائده دهنده باشد مرحله احوال ایمانی و اصحاب ادب و چرا
و به سزاوارند سجانه مکر خیر و هرگاه از حبه قدم حضرت معذور باشد بعد از مقدور بگوید
زیرا که هر چه را که بکلمه ادراک نهان کرده بکلمه ترک کرده بیخودای تو شوم بگوید تا که قریب
و بعضی است بگویند و طبعی از ادای این بزرگوار و دای من و این حقیر است و از اجزای مؤمنین است
لکن ذکر نمودنش اینها را مستغرق خداوند سجانه و تعالی است هر موده او لم یفوت فی قیام
ل یلی و لکن لیطی قلبی و مشرقی بوسه عرض کرد و دست ادبی انظر
الیك قال لی تری و لکن انظر الی الجلیل و احسان نماید چنانچه حق
سجانه شایسته نموده است اما آن اعتقاداتی که ما بر آن هستیم آن چیست
در جمیع موحیدین اثنی عشریه از مؤمنین محققین این بر آن اعتقاد مستند است
در وجوب اعتقاد ما اینست که خداوند سجانه واحد است و ذات خود و شریکی نیست
از برای او به در قدم نه در وجود و در وجود و وجوب ذاتی او سجانه عینی ذات و او
سجانه واحد است در صفات خود باین معنی که شریکی نیست از برای او سجانه در صفاتی
از صفات او نه در علم و نه در قدرت و نه در حیوانه و نه در سمع و نه در بصر و نه در سایر
صفات ذاتیه او سجانه در صفات او سجانه عینی ذات است باینکه با فرق کلی از احوال

پس علم او سجانه عینی ذات است و هم چنین قدرت و سمع و بصر و حیوانه او سجانه
عینی ذات است باینکه با فرق نه در معنی و نه در مفهوم و نه در مذاق و او سجانه احدی
المعنی است باین معنی که کثری نیست در ذات او و نه در صفات او میداند باین چیز
یکه هر شیئی که در آن چیز که هر شیئی که در آن چیز که هر شیئی که در آن چیز
اختلاف جنبه و جهت و کیفیت و کیفیت و ما اعتقاد داریم بلکه خداوند سجانه عالم
است هر چیز از کلیات و جزئیات و ادانیات و عرضیات و مجردات و مادیات
و علویات و سفلیات و هر شیئی که هر شیئی که هر شیئی که هر شیئی که هر شیئی که
و نه در آسمان و علم او با خلق و پیش از خلق و بعد از خلق یکسان است و اختلافی
در آن نباشد و تغییر و تبدیل و تجدید و اختلاف در علم او سجانه راه نمی یابد
و چرا او از علم حادث مخلوقات او سجانه است مثل لوح و قلم و امام و قرآن پس
بر وقتی که بگوی امام علیه السلام ظرف علم حدانت چنانچه کلینی در کتاب کافی
بابی عنوان کرده است برای او از برای خداوند علم است یکی علم است که تعلیم نموده است
او را با اولیاء خود و یک علمی که برگزیده است او را در علم غیب در نزد حق و قطعاً
مراد از این علم غیر علم و ایتیت نیست بلکه حالت بغیرة اسلام که ائمه علیهم السلام
ظرف علم ذاتی بوده باشند پس واجب است بر این علم غیر ذات خداوند سجانه بوده

باشد و هر چه که غیر از ذات خداوند است حادث و مخلوق حزن شد و لکن او
خلق از مخلوقات خود را علم از برای خود نامیده و اینست مراد از علم حادث
نه آنکه خداوند سبحانه نمیدانست پس دانسته و اعتقاد داریم ما با یک صفت
بر دو قسم است صفت ذاتیه و فعلیه صفت ذاتیه عین ذات خداوند سبحانه
میباشد و صفت ذاتیه آنچنینست که او را ثابت نمانی از برای خداوند سبحانه
نه ضد او را چنانچه میگوی که خدا عالم است و نمیکوی که جاهلست و میگوی که خدا
پنهانست و نمیکوی که آشکار است و میگوی که خدا عالم شنو است و نمیکوی که گم
است و حر کوئی زنده است و نمیکوی که مرده است و اما صفت فعلیه آن
چنینست که ثابت کنی او را از برای خداوند یعنی کنی مان را از خداوند وصف کنی او را
سبحانه بصفه آن چنانچه میگوی میخواهد و میخواهد و زنده میکند و میمیراند و عطا میکند
و منع فرماید و نجات میدهد و هلاک میکند و تقضی می نماید و انتقام میکند
و خلق میکند و روزی میدهد و روزی نمیدهد و امثال اینها از صفاتیکه ثابت
نمانی از برای او و نفی میکنی از او سبحانه پس اگر این صفات ذاتیه باشند لازم
میآید تغییر و انعدام از برای ذات او سبحانه و تعالی بعلت این صفات ذاتیه
و ذات احدی از حق و عه میباشد و ثبوت آنها ذات ثابت مرتفع و با تعالی آنها

دارد منفی

و ذات منفی نیست و مثبت و حقیقی و موجود و مدوم واجب و قدیم نمیتواند شد و ما
اعتقاد داریم با یکدیگر او سبحانه و احد است در افعال خود یعنی معنی که از برای او
شیرینی در افعالش میباشد و احد را بدو در افعالش کثرت نمینماید و نیز از برای
او نیست و او را احد را افعالش نمینماید و محتاج بچیزی احدی نیست و احوالات خلقی
از مخلوقات خود و فعلیت نداده است احد را و احوالات خلقی از مخلوقات خود
و فعلیت نداده است احد را و احوالات معنویات خود بلکه او سبحانه مقدر است در
خلق و ذوق و حیره دادن و میرسانیدن و منع و عطا فرمودن و او قادر است در
دشمن گشت و موازات نمینماید او را احدی و تقویتی فرموده است امر خود را
بوی خلقی از مخلوقات خود پس هر کس اعتقاد نماید با یکدیگر محمد و ائمه با
جمعهم یکی از ایشان صلوات الله علیهم اجمعین خالق یا ذوق یا مخفی یا
بسته قائل یا شبه کثرت یا خدا یا با کذا داشته شدن امر بوی ایشان شری
مؤخر هر که واکذا دارد امر خود را بوی دیگر خود یا پیشتر مصلای که عبید خود را
ولایت دهد در امتیان فعلی از افعال بدستی که در نزد ما چنین کسی کافر
است بجز جاهلیت اولی و دوم چنین هرگاه قائل شد بدخلیت ملائکه یا نجوم
یا کواکب و احوالات شئی از اشیاء و موجودی از موجودات و لکن خداوند

سجانه عالم را اسباب قرار داده است منع موده است از اینکه جابر نماید
 از انچه حق را که با سبب داد سجانه قرار داده است بعضی از چیزها را
 سبب از برای بعضی دیگر مثل اینکه باران را سبب قرار داده است از برای
 رزق و طعام و شراب را از برای حفظ بدن و رحم را از برای تربیت ولد
 و قرار داده است پدر و مادر را از اسباب خلق و کون ولد و این دنیا و هم
 چنین جمیع اشیا را بر رابط و علل و معلولات تحقیق که قرار داده است محمد و آل محمد
 صلوات الله علیهم اجمعین را سبب اعظم در وجود این عالم چنانچه ملائکه برکت
 و معصومات و حافظات و معصبات و امثال ایشان صلوات الله علیهم اند
 در تصرفات خودشان و اعتقاد داریم با اینکه او سجانه واحد و یکتا است
 در پرستیده شدن و اینکه او است معبود و کیا و جایز نیست از برای احدی
 که قصد نماید غیر او سجانه و شایسته را و عبادت او و هر کس چنین کاری از روی ا
 اعتقاد کند کافر است و مانند آن مبت پرستان است که عبادت بتان کردند
 برای تقرب جتن نوی خدا و اگر از روی اعتقاد نباشد فتن است و سبب بطمان عمر
 همیشه منکر این را این که عبادت کنند و نموشن غیر خدا و در سجاده باده باشند و چنین
 است هرگاه کسی در عبادت خدا و توبه بوی یکی از ائمه علیهم السلام نماید و در شصت

و بجای از احوال و بطوری از احوال عباد و شتر قبول کرده نموده و هم چنین هرگاه کسی
 اعتقاد نماید که ضایع قرآنیه راجع است نبوی امیر المؤمنین یا یکی از ائمه علیهم السلام
 راجع می شود چنین کسی ضال و مغفل و مغرور و کافر است و هم چنین هر کسی که بگوید
 و بگوید که ضرایا که لغبد و ابان السعین یا سایر خطابات الهیه که در قرآن یا غیر
 قرآن است اراده کرده می شود یا نه امیر المؤمنین یا احد از سایر ائمه علیهم السلام تمام
 حرف و هر قول و روایت و هم چنین کسی که بگوید در او اقل و القاد احد الاخره
 امیر المؤمنین علیه السلام است او کافر کذاب و عظیم است و هر چارین قبل بوده باشد
 کلا اقر او کذب و روز و سپس است و اما اعتقاد ما در نبوت امین است که انبیاء
 علیهم السلام کلا مبعوثند از جانب پروردگار سجانه و طاهر و معصومند
 بحیثی که گناه از ایشان صادر نشود و عیبی از ایشان برود و نماید و خداوند علام
 الغیوب خود متولی عصمت و تطهیر ایشان شده و اعتقاد ما نیست که نج از
 ایشان اولو العزمند و ایشان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه
 و علیهم اجمعین مرتبند و شش نفر از ایشان صاحب شریعت اند که یکی حضرت
 آدم با این پنج نفر مذکور علیهم السلام و این پنج شریعت منوح است و شریعت شش
 هرگز نسخ کرده نمیشود و صاحب شریعت ششم محمد صلی الله علیه و آله میباشد و

و شریفش مانع شرایع است و هرگز نسخ کرده نمیشود و شرایع کلام مقدسه از برای معرفت
آنجناب بوده اند چنانچه مراتب پنجگانه در نقطه و حلقه و مضغه و عظام و داکت و لحم
اند مقدسات اند از برای ظهور جسم اعتدالی که در روح است و اینکه مغیر صلی الله
علیه و آله سید الدین و افرین است و اینکه او صلی الله علیه و آله بهترین خلق خداست
و اینکه آنجناب صلی الله علیه و آله اول حقوبیت در خلق کرده است و او را خداوند سبحانه
و اول حادث وضع و ایجاد است که موجود کرده است و او را خداوند سبحانه و صفت
مکرمه است او را در وجود و صفت کرمه و طی تمیز و نور و نفس طی شونده و طمع
نمیکند در او در آن نور او طمع کنند و اینکه آنجناب صلی الله علیه و آله را خلق نمود خدا
و در سجده و قبر از خلق و قبر از کون و مکان و قبر از زمان و قبل از ابتداء و اختراع
پس از آنکه آنجناب را خلق و نوری در حجاب قدرت خود بعد از آن فرو برد
او را در دوازده دریا و کندها است او در هر یک از آن دریا بامت معینه و بعد از شنیدن
در آن دریا می خواند که نه فرورد آنجناب را در دشت دریای دیگر و کندها است آنجناب
صلی الله علیه و آله و سلم را در هر یک از آن دریا با بقوه که معجزات و بعد از آن آن فرد چکانند
از آن بزرگوار صد و هشت و چهار هزار قطره و از هر قطره هزار قطره و از هر قطره از آن هزار
حقیقت نبی از انبیا خلق پس روح انبیاء ظهور می نمایند و از ظهور آن ارواح

او میباید

او میباید را خلق نمود و اعتقاد داریم با اینکه مغیر صلی الله علیه و آله معجزات و آیات خودی
او در که بقت آن معجزات آنست و شرق القمر و منقلب ساقین عصا با نور و جوامع
رفیق است بدستی که آنجناب عروج نموده بحکم سر لایف خف بلکه به بستریت خود بلکه بکثا
فت بستریت در حوت و کفش خود بوی آنرا در کمر و عرش و از هم در ایند حجب
و سر اوقات عرش او هر کس در اعتقاد کند و گوید که آن بزرگوار صلی الله علیه و آله عروج
نموده است بروح یا بحکم سالی یا بحکم جسم دنیاوی یا بحقیق و در روح گفته و اقرا
بسته و از راه بدر رفته و گمراه گشته و از جمله زبانی کاران آن چنانست که هرگز نموده
است معنی خود را در حیوة دنیا در امانت اعتقاد و امانت چون هر شیء
منقصر شد ایام او و با آنها رسید حیوة او تعیین نمود و از برای خود را غایب خداوند
سبحانه و صیتی که فایده تمام او بوده باشد و اقامه امر در میان رعیتش نمایند و بعد از
در میان ایشان حکم کند و رسول الله صلی الله علیه و آله و صیت فرمود بوی امیر المؤمنین
علیه السلام و او را خلیفه خود گردانید بامت خود در روز غدیر خم و امر فرمود مردم که سلام
کنند بر او با مره المؤمنین و اعتقاد و داریم با اینکه خداوند سبحانه فرار داده است امانت را
کلمه باقیه در عقب امیر المؤمنین علیه و آله و سلم و در هر است مغیر صلی الله علیه و آله دنیا
باقی نمیداند که در او امر او در دنیا امیر المؤمنین علیه السلام بوده باشد و دوام دنیا و دوام

ایشان است و اصل خود را در خدایش باقی می ماند و ایشان باقیست و مستجاب
ایشان است و اینست که خداوند آن عطای که از خود داده و کلامی که از خود
لازم و حوله لا من عطاء و قیلت و ما کان عطاء و قیلت محظوظ و اعتقاد
و اینست که باینکه رسول خدا و امیر المؤمنین علی علیه السلام و بعد از آن
ذات جبرئیل که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله و اهل بیت است
مستحق قیامت و بر سر ایشان و جوارح و بعد از امیر المؤمنین علی علیه السلام و بعد از آن
امام حسن علیه السلام و بعد از آن امام حسین علیه السلام و بعد از آن حضرت قائم
الله علیه السلام و بعد از آن حضرت محمد بن عبد الله و بعد از آن حضرت
قائم علیه السلام و ائمه فضیلت رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و اهل بیت
و این و ائمه فضیلت امیر المؤمنین و حسین علیهما السلام و ائمه قول رسول
صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده الحسن و حسین سیدی شباب اهل الجنة
و ابو هاشم و ابی طالب و ائمه فضیلت قائم علیه السلام و بعد از آن قول رسول صلی الله
و سلم است که فرموده انتم ایان قائم ایان و ائمه ایان است و ائمه و ائمه
فاطمه زهرا علیها السلام و بعد از آن ائمه ایان و ائمه ایان و ائمه ایان
است و در مقامی که باین مقام و کلمه جناب فاطمه علیها السلام و ائمه ایان

در صل و جمع خلق است که ائمه ایان و ائمه ایان و ائمه ایان و ائمه ایان
از ایشان و ائمه ایان است چنانچه خداوند سبحان و تعالی و تعالی و تعالی
واللّیل اذا ادبر و الصبح اذا اسفر انها لا یحیی الا کبریا
للشیر یعنی بزرگوار است ای سکرین و ائمه ایان که قسم بقدرت و در مقام منقصر
شدن و صبح در مقام روشن شدن که او کی از آن بزرگان است یعنی جناب
فاطمه علیها السلام و ائمه ایان و ائمه ایان و ائمه ایان و ائمه ایان
هیچ است تکلیف بر او واقع شود هر که باشد و هر چه باشد و هر جا که رسد و ائمه
هیچ خدا بر خلق و تقوی و نفوذ است خداوند سبحان و تعالی و تعالی و تعالی
ایشان و بندگان مستدکرام که شده است که سبقت بگیرند و ائمه ایان و ائمه ایان
سبحانه و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی
شفاعت نم کنند که برای کسی که سبقت شده باشد و این ائمه ایان و ائمه ایان
الله علیه السلام و ائمه ایان و ائمه ایان و ائمه ایان و ائمه ایان و ائمه ایان
سبحانه و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی
باین معنی که او را کند و ائمه ایان و ائمه ایان و ائمه ایان و ائمه ایان
شدن امور بوی ایشان و معقول بودن خداوند سبحان و تعالی و تعالی و تعالی

افضند از رسول الله صلى الله عليه وآله ما سادی با او نید در جمیع احوال خفیه بکان
کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله عربی ایشان نیست خفیه که کافرانست بخداوند سبحانه
و اعتقاد داریم با اینکه هر کس است کذب ایشان را از آن مرتبه که خدا از برای
ایشان قرار داده و انکار فضل ایشان نماید و احدی از مخلوقین را در فضیلت
و کرامت اولی از ایشان داند یا مساوی کند یا ایشان را غیر ایشان از جنس کس معنی
و منافق و خارج از مذہب و طریقه اهل حق است و اعتقاد داریم با اینکه جناب
سید الشہداء حضرت امام حسین فرزند ارجمند امیر المؤمنین علیه السلام گشتند
در حالتی که مظلوم و سید و شهید بود از جنه مصالح و امور رحمت حکم شده بود قواعد
آن در عالم فردا اول بطوریکه مقتضی و ادم و شرح نمودم در رساله اسرار شریفه
و هر کس ادعا کند که از بزرگوار شهید شده لکن بر مردم مشتبه است و کف
کافر و ملعون و در جس و نجس است و خدا او را نکلم کند و در روز قیامت و زکریا
نمایند از برای او عذاب بزرگی مهیا فرماید بعلت آنکه این کس تکذیب کننده انبیاء
لله و رسول الله و امیر المؤمنین و سایر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین میباشد و اما
در معاد اعتقاد ما اینست که خداوند سبحان خود را میگرداند و ادعای را و فرموده
ارواح را در حین اجساد و بتویر موجوده و بتویر محسوسه و بصوت میگردد و همین اجساد را

اجساد را در روز قیامت و در باب و اعتبار از همین چند عاری می نماید و هر کس
که اعتقاد کند که بدن و دنیا و غیره موجوده و در دنیا بمبعوث نمیشود و در روز قیامت
انفس کافر و ملعون و مردود است بلکه محو شود و در قیامت همین بدن و
دنیا و دست لکن بصورت و میت مختلفه از جنس و نوع و غیر اینها بمبعوث شود و در روز
قیامت و باز فاشته میشود و تحت سبب رسول الله صلی الله علیه و آله و میایستند
بر سر طوطی و در زیر آن و سایر اوراق و آنکه بزرگ است امرشانی بنیم شود و بچشم پناه
میرسد بخدا از جیم و عذاب و کفر او و اعتقاد داریم با او و علماء و مجتهدین
و اصحاب باخیزین مرضیین از اهل اهل عتبت صغری داد ابتدای عتبت
کبریا و شتهای زمان مثل مفید و علم الهدی و شیخ طوسی و مجتهدین و این
علما و بزرگواران و علامه و این اربع و شهیدین و سایر علماء و فقهاء و رضوان
الله علیهم ایشانند اساطین دین و حکام بر زمین و اینکه طاعت ایشان
واجب است بر مقلدین ایشان و معذور نیستند بکثرت تقلید و بر جا هر واجب
است از عالم سوال نماید و معال دین خود را از او اخذ کنند و بر او اعتماد نمایند
والله اعلم عالم بر باطل و عیسی غیر شکور خواهد شد و بدستی که دانستیم با کفایت
استنباط احکام شرعیه از او و شرعیه تفصیله آن خبری که را بدستند اصحاب مجتهدین

پنج معرزه در کتب اصولیه و اینست آن چیز که برادر سیم و اینست طریق مذکور
 انکار کنند این طریق را برین است از دین و کذب کننده است آن چیز را که آورده است
 سید المرسلین علیه السلام صلوات الله علیهم ابدانهم و در هر ظاهرین و اقول
 سدا و ام الله است زیرا که اینست نماید آن چیز را که شمار آن استید و نفی فرمایید
 جمیع اعدای آن را و اینست که آنچیز که در آن استیم همان اشیاء است که کذب
 یا انکار ضروری دین است یا انکار لازم ضروری دین اما نفی جمیع اعدای آنها
 آنچیز که برادر سیم از آن امور و عقاید برگزیده که در دین شکی نیست که اعدای آنها کفر است
 و نیست بعد از حق مکرر منکرات بدیهی که آن کسی که را مخالفت نماید شکی نیست
 که کافر محض است و کذب کننده باین دین است و اگر مقتدی است باین عقاید
 پس چرا عقیدت او را با ما و چه ترغیب درین و هرگاه بگویند که تو دروغ میگوئی یا این
 فتوی و قلب و مخالفت باین تو میگویم که این کذب قول خداست که میفرماید
 وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا بغير موبید رای کسی که القای
 اسلام نمایی نماید تو مؤمن نیستی و بعد از آن میگویم که این جماعت کمال میکنند
 که دیده اند از ما و از شیخ ما اعلی الله مقامه عباد را که منافق باین عقاید مذکور میباشد
 و فعال آنکه در نزد ایشان بصورت اسلام ثابت است که ظاهر عبارات را اگر تصدیق

کنند قائلان آنها و قصد نموده باشند آنان عبارت یکی از معانی حق که اهل علم و حق
 آن معنی را از آن عبارت میزنند و آنچه تصدیق او و جایز نیست تکذیب او بعلت
 آنکه امر او مستحکم ازینان خودش دانسته میشود کلام و سید است از برای کسی که ادعا
 حضور نماید پس هرگاه صاحب کلام قانع نباشد و بیان را و خود نموده واجب است
 تصدیق و جایز نیست تکذیب او و قول باینکه این امر ادعای دین است علم بر او تو از
 تو از تحریف ترین اقوال و شیخ ترین افعالت بلکه خروج از ضرورت اسلام و
 تکذیب بغير احراز آن است و این جماعت هرگاه انکار نمایند عدم معاد حق
 را با ظاهر و اینکه نفس هر کلامی است که بیان کند مستحکم امر او و در او اگر چه آنچه
 تصدیق نمایند که هرگاه شش نبوی و بعد از آن نفی کنند بهر طریق میخواهند از آن
 که لفظ او را میسر سازد و بگویند که معنی ظاهر امر ادعای دین است قبول کرده میشود از او گفته
 نمیشود و او که من برادر تو از تو عالم میباشم مخصوص در وقتیکه صدر شده باشد
 کلام بر اصطلاحات چند که شناسند آنها را که امر آنها منافی اسلام است و اسلام
 و بنا بر این هرگز چوبی در اسلام نبینم و نخواهند و عمودی از برای دین نباشند
 خواه که دید و شکی درین نیست که انکار آنچیز که مذکور کردم از عدم عبرت کتب است
 و عدم معارضه ظاهر با نفس که خواست بعثت آید این از ضروریات است و در

جمیع مسالین در هرگاه امکان این نمی باشد لکن در امر ما این را هادی نمی سازند
 شکی نیست در اینکه این فن است مشکی که ناز را واجب باند و ناز کند فی الله
 عجب است از مردمان که خوانده است ایشان را سهوات نفسانیه و مکاید شیطانیه
 بوی اینکه دفع سخته نفس خود را در یکی از دو خند زکی کفر یا حق و باندن تو ترشیع
 فاحشه نمودند و مؤمنین از برای ایشانست عذاب الیم و دنیا و آخرت و خداوند
 سبحانه فرموده الدین یرفع المحضات المؤمنات الغافلات لغوا فی الدنیا
 و الآخرة یعنی اینچنان کسی که بر ناسبت میدهند زینهای مؤمنه را که غافلند یعنی
 کرده شده اند در دنیا و آخرت و شکی نیست در اینکه مؤمنی که امر تراست نزد خدا از مؤمنه
 و نسبت دادن بکفر و تقصوف اعظم از نسبت دادن بر ناسبت نظر کن چه مر پی در انحال
 و تحقیق که شرح حکم این مسئل را در تفصیل و ادم و بیان منهدم و واضح گردانیدم هر چه
 در این مسئله بود و جواب و ادم از جمیع آنچه که ممکن بود از برای ایشان که تشبث و
 تشکیک بود جویند بکفر تفصیل و اوضح تبیین در رساله مستر بلید المتعین در جواب
 مسئله که از بنده را پوشه از اسوال کرده بودند بدینکه در آن رساله است هر چه که شفا
 و در هر نفس را و سیراب نماید تشنه را پس طلب آن رساله ناهوی وی نظر کن بعضی
 انصاف و اجتناب کن از رعایت جور و اعتداف و تشکیک جوی بآن و عدم بدلول

ان

آن ناهید را استطاعت کنیا قسم آن رساله حق است آن چنان محقق
 که شاید بظهور در او راه ندارد و هرگاه ادا داده رسیدن بحق داشته باشی
 و نیست تو فنی من که بگوید او است و تو من و بوی او است
 باز گشت من و آن افتد تبه فعلی اجزای و انا
 بوی می "مناجحه مؤمن" و صل الله علی محمد
 و آله الطاهرین و جمیع کتب که شرح شد از اعدا این
 کتاب منتهی آن در روز نهم شهر رجب الاول سال
 هزار و چهارصد و شصت و شصت از هجرت در اسلامیه
 ستر صفای علم الهدی در حاضریه
 و مسلم مستغفر است و الله اعلم

۱۲۸۸







